

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جزوه می طلایی آیین دادرسی مدنی ویژه می آزمون های حقوقی

مؤلف: جمال الدین میرفردی

کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم شناسی

رتبه ۲۹ کانون کرمان

برگرفته از کتب دکتر شمس، آراء وحدت رویه، نظرات مشورتی و آموزه های ایجاب

باشکوه ویژه از عمومی کرامی سعید میرفردی استاد دانشگاه و وکیل پایه یک دادگستری که بانی رفع برخی اشکالات بوده اند.

hoghooghdanha.ir

بهمن ۱۳۹۲

حقوق دان ها

این جزوه به قیمت ذکر صلواتی جهت تعجیل در فرج حضرت ولی عصر (عج) برای کمک به عزیزان داوطلب آزمون‌های حقوقی تألیف گردیده است و هرگونه استفاده سودجویانه از آن منع شرعی دارد

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

با مطالعه دقیق این جزوه، در آزمون‌های حقوقی با راحتی درصدا بازنمید

"مهم": در کنار جزوه حتماً از **قانون** استفاده شود و ابتدائاً بحث مربوطه را در قانون به طور کامل و دقیق مطالعه کرده سپس نکات داخل یا حاشیه ای آن را در بحث راد جزوه مطالعه کنید. جزوه را **بافت و اعتماد کامل** تا پایان مطالعه فرمایید. توصیه می‌شود کسانی که **بتدی** هستند برای رفع سردرگمی و درک بهتر مطالب هر کجا با عبارتی روبرو شدند که توضیح داده نشده ابتدائاً توضیح آن عبارت را در جای مخصوص به خود (در قانون یا فرهنگ لغت حقوقی یا همین جزوه...) به صورت کذری مطالعه نمایند سپس به مطالعه ادامه جزوه بپردازند فرضاً جایی که عبارت **فرجام** آمده باشد ابتدا این عبارت، در قسمت مربوطه بصورت کذری و ساده مطالعه شود. این کار باعث ایجاد شوک در حافظه شما شده و عامل تثبیت مطلب در ذهن شما برای مدت طولانی خواهد بود. هر کجا حرف **م** یا عبارت **ماده** بدون ذکر قانون آمده منظور قانون آیین دادرسی مدنی است..

این جزوه تا پایان بحث **اعاده دادرسی** تدوین شده است..

ماده ۱-۹ (کلیات)

دادرسی مدنی نتنها در دعاوی مدنی موضوع پرونده های حقوقی بلکه در طرح دفاع و رسیدگی به جنبه مدنی امور کیفری نیز اصولا باید رعایت شود. چهار نوع دعوا وجود دارد که نیاز به تقدیم دادخواست حقوقی ندارد زیرا خود قانونگذار حکم به رد مال کرده است ۱. کلاهبرداری ۲. دعوای سرقت ۳. دیه ۴. تصرف عدوانی..

در چک علاوه بر طرح دعوی کیفری حتما باید در اولین جلسه ی دادرسی دادگاه کیفری دادخواست حقوقی نیز داده شود در غیر این صورت خوانده محکوم به رد پول نمی شود..

در امور حسبی (اموری که دادگاهها مکلف هستند به آن امور اقدام نموده و تصمیمی اتخاذ نمایند بدون اینکه رسیدگی به آنها متوقف بر وقوع اختلاف و منازعه بین افراد و اقامه دعوا از طرف آنها باشد) هر کجا ارجاع به قانون آیین دادرسی مدنی شده این قانون لازم الرعایه می باشد و گرنه در سایر موارد ترتیبات خاص مقرر در امور حسبی به عنوان قانون خاص الزامی است.. بنابراین رسیدگی به امور حسبی برابر ماده ۲ ق.ا.ح تابع مواد ۴۷ تا ۴۹ امور حسبی است مگر در موارد استثنایی..

در سه مورد نیاز نیست از مقررات آیین دادرسی مدنی پیروی کنیم ۱. اسناد لازم الاجرا ۲. سازش ۳. داوری. آیین دادرسی مدنی تنها طریقه ی اجرای حق نمی باشد مثل حق حبس زوجه در خصوص مهریه یا حق حبس در عقود معوض که هر دو برای اجرای حق نیاز به دادخواست حقوقی نیست..

دادگاه باید در مورد هر دعوا به صورت جزئی حکم صادر کند و نباید در خصوص دعوا عمومیت را ملاک قرار دهد مثلا دعوا مطالبه اجور معوقه دو ماه به بهای صد هزار تومان همراه با خسارت وارد شده به عین مستاجر بهای پنجاه هزار تومان است دادگاه در اینجا نمی تواند به صورت کلی حکمی مبنی بر ۱۵۰ هزار تومان صادر کند بلکه باید ذکر کند که خوانده به ۵۰ هزار تومان بابت خسارت و صد هزار تومان بابت اجور معوقه دوماهه در حق خواهان محکوم شده است..

درست است که عقود و قراردادهای مغل نظم عمومی و برخلاف اخلاق حسنه در دادگاه ها قابل ترتیب اثر نیست (مثلا طرف ادعا کند به موجب این عقد فلانی ملزم است که ده لیتر مشروبات الکلی به من بفروشد) ولی اگر در این عقد پولی یا مالی پرداخت شده باشد (مثلا ده هزار تومان بابت این ده لیتر شراب پرداخت کرده باشد) از باب ایفای ناروا قابل استرداد است..

استثنایی که در ماده ۷ آمده منظور ورود ثالث (م ۱۳۰) و جلب ثالث (۱۳۵) و.. است ..

در خصوص ماده ۸ منظور از استثنایی که آمده این است که دادگاه بعد از صدور رای به نوعی فراغت پیدا میکند و امکان رسیدگی مجدد در آن دادگاه را فقط قانون تجویز میکند مثلا واخوهی (م ۳۰۵) یا اعتراض ثالث (م ۴۲۰) یا در اعاده دادرسی (م ۴۳۳) قانون اجازه داده مجددا در همان دادگاه رسیدگی شود..

در امور حقوقی برخلاف امور کیفری دادسرا وجود ندارد و دعوا مستقیما باید به دادگاه عمومی حقوقی جهت تحقیقات و رسیدگی اقامه شود..

محتوای آیین دادرسی مدنی:: آیین دادرسی به معنای اعم (دادرسی به معنای اعم رشته ای از علم حقوق دانسته شده که هدف آن تعیین قواعد راجع به تشکیلات قضائی ، صلاحیت مراجع قضائی ، تعیین مقررات راجع به اقسام دعاوی و اجرای تصمیمات دادگاهها می باشد) دادرسی به معنای اخص (دادرسی به معنای اخص به مجموعه عملیاتی اطلاق می شود که به منظور یافتن یک راه حل قضائی به کار می رود مانند مجموعه مقرراتی که برای اخذ یک تصمیم در یک دعوای معین به کار برده می شود. مثل مقررات مربوط به طرز تنظیم دادخواست و ابلاغ آن و ارائه دلایل رسیدگی به دعوا، صدور حکم و شکایت از آن و اجرای آن (سازمان قضاوتی: واحدهایی هستند که با همکاری دوائر و اشخاص وابسته به آنها به دعاوی، جرایم و امور داخل در صلاحیت خود رسیدگی و اقدام به صدور رای میکنند بنابراین شامل مراجع قضایی و اداری میگردد..

خصوصیت آیین دادرسی مدنی **امری بودن (اصولا) و تشریفاتی بودن** آن است. قوانین سازمان قضاوتی کشور **امری** می باشد پس نمی توان برخلاف آن توافق کرد **مثلا:** دادگاه کیفری استان که از ۵ نفر تشکیل شده و رای آنها با اکثریت است نمی توان با توافق طرفین آن را به ۳ نفر تقلیل داد..

صلاحیت ذاتی دادگاه ها (کمی جلوتر توضیح داده شده است) جزء قوانین **آمره ی** کشور هستند یعنی توافق در آن امکان ندارد یا به محض آمدن قانون جدید در اینخصوص، قانون جدید اعمال میشود و صلاحیت نسبی (محلی) نیز اصولا **مخیره** است. آیین دادرسی مدنی به معنای اخص (که موارد آن ذکر شد) علی الاصول جزء **قوانین آمره** است و استثنای آن **صلاحیت محلی** است.

عطف بما سبق شدن قوانین (اثر فوری داشتن): قوانین سازمان قضاوتی کشور عطف بما سبق می شود و اثر فوری دارد مثلا فرض کنید دادگاه تجدید نظر با **دو نفر قاضی** رسیدگی می کند و پرونده مطرح میشود در خلال رسیدگی قانون تغییر میکند و آن را به **یک قاضی** تقلیل میدهد در این صورت قانون جدید **سریعا** اجرا میشود و با یک قاضی ادامه پیدا میکند چون جزء **قوانین آمره** است.. صلاحیت ذاتی نیز به دلیل آمره بودن به گذشته عطف میشود ولی صلاحیت محلی اصولا عطف نمیشود مگر قانون گفته باشد که باید عطف شود.. **قانون آیین دادرسی به معنای اخص (توضیح داده شد) به گذشته عطف میشود مگر در دو مورد ۱. قانون جدید مخالف حقوق مکتسبه افراد باشد** مثلا قانون قدیم گفته مدت تجدید نظر خواهی ۲۰ روز است و قانون جدید بگه ۱۰ روز است چون مخالف حقوق مکتسبه است. ولی اگر قانون قدیم بگوید دادخواست باید به تعداد خوانده + یک نسخه داده شود و قانون جدید بگوید به جای یک نسخه دو نسخه داده شود چون مخالف حقوق مکتسبه افراد نیست این قانون به سابق عطف می شود. ۲. **صلاحیت محلی**. بنابراین: **آیین دادرسی مدنی که مخالف حقوق مکتسبه ی افراد باشد و صلاحیت محلی عطف به ماسبق نمیشود..**

نکته: در قانون قدیم رای صادر می شود که قابل تجدید نظر نیست و بعدا قانون لاحق میگوید رای صادره قابلیت تجدید نظر دارد و برعکس، در این صورت قانون لاحق (جدید) **به گذشته عطف نمیشود** چون بازهم مخالف حقوق مکتسبه ی افراد است

نکته: زمانی که پرونده در دیوان عالی کشور (فرجام خواهی) در جریان است و تحت رسیدگی است و یکی از مقررات آیین دادرسی مدنی به معنای اخص طبق قانون جدید تغییر کند (چه مخالف حقوق مکتسبه افراد باشد چه نباشد فرقی نمی کند) چون رسیدگی دیوان شکلی است و ماهوی نیست باید طبق قانون قدیم رسیدگی کند حال اگر طبق قانون قدیم رسیدگی کرد و پرونده را نقض کرد و آن را به شعبه دیگر صادر کننده حکم قطعی فرستاد در این حالت شعبه مرجوع الیه قانون جدید را اعمال میکند. بنابراین قانون جدید در دیوان اصلا نقشی ندارد..

ماده ۱۰-۲۵ (در صلاحیت ذاتی یا نسبی دادگاه ها)

صلاحیت ذاتی مثل: عمومی جزایی باشد یا عمومی حقوقی؟.. **نسبی (یا محلی) مثل:** دادگاه عمومی حقوقی یا سوج باشد یا دادگاه عمومی حقوقی اهواز؟..

صلاحیت ذاتی شامل: صنف (اداری و قضایی) - نوع (عمومی یا استثنایی) - درجه (بدوی یا تجدیدنظر)..

مثال برای صنف: مثلا شکایتی به جای طرح در دادگاه عمومی حقوقی به کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری یا به دیوان عدالت اداری برود.. "دیوان عدالت اداری تنها سازمان اداری عمومی است و اداری استثنایی شامل مرجع رسیدگی به اختلافات

مالیاتی یا مرجع رسیدگی به اختلافات گمرکی یا مراجع رسیدگی به اختلافات مردم با شهرداری مانند کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری (مثلا شهرداری مجوز ساخت دو طبقه داده طرف سه طبقه بسازد) یا کمیسیون ماده ۷۷ یا کمیسیون ماده ۶

مثال برای نوع: مثلا شکایتی به جای طرح در دادگاه عمومی جزایی به دادگاه عمومی حقوقی برود یا به جای انقلاب به عمومی برود.. **استثنایی حقوقی** مثل مرجع رسیدگی به اصل ۴۹ قانون اساسی یا رسیدگی به افراز املاک

مشاعی.. **استثنایی کیفری** مثل نظامی یا انقلاب یا روحانیت یا شورای حل اختلاف یا دیوان عالی کشور یا دادسرا

مثال برای درجه: مثلا شکایتی به جای طرح در دادگاه بدوی به دادگاه تجدیدنظر برود..

برای افراز املاک **اگر جریان ثبتی آن به پایان رسیده باشد** مرجع صالح جهت افراز ملک همان **ثبت** است ولی **اگر جریان ثبتی به پایان نرسیده باشد** مرجع صالح **دادگاه** است.. حال اگر جریان ثبتی ملک به پایان رسیده باشد اما بین شرکا **محجور یا غایبی** موجود باشد در این صورت افراز با **دادگاه** است..

در صلاحیت ذاتی به **هیچ عنوان نمی توان** با تراضی یا به اشتباه مرجع را انتخاب کرد و انتخاب و توافقی وجود ندارد..

نتایج صلاحیت ذاتی: نیازی به درج ایراد ندارد و قاضی **باید** به آن توجه کند چه ایراد شود چه نشود.. اگر قاضی توجه نکند قابلیت طرح این ایراد در تمامی مقاطع رسیدگی وجود دارد.. بی اثر بودن توافق در خصوص صلاحیت ذاتی...

استثنا: زمانی که پرونده قطعی شده و در اجرای احکام است و دیگر هیچ راه شکایتی وجود ندارد (قابلیت فرجام داشته ولی فرجام نکرده یا در فرجام قطعی شده) دیگر نمیتوان ایراد عدم صلاحیت ذاتی مطرح کرد و راهی جز اجرا وجود ندارد و **باید اجرا شود...**

اصل **محل اقامت خوانده** است که این قاعده با **اصل برائت** و **نیز اماره دلالت ظاهر بر واقع** هماهنگی کامل دارد چون وقتی مال در دست شخصی است ظاهر بر این است که مالک آن است نتیجتاً قانون از خوانده حمایت کرده است ..

استثنائات وارده بر اصل محل اقامت خوانده در دو دسته (بسیار مهم) :

دسته اول: قانونگذار دادگاه مشخصی را غیر از دادگاه محل اقامت خوانده به عنوان مرجع صالح اعلام نموده است:

۱. دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول (م ۱۲) این مصادیق حصری است و تمثیلی نیست و هر جا به موردی شک کردیم اصل

محل اقامت خوانده است و (م ۱۵) ۲. دعاوی راجع به ترکه متوفی (م ۲۰) ۳. دعاوی مربوط به شرکتها (مواد ۲۲ و ۲۳) ماده ۲۳

منطبق بر ماده ۱۳ تدوین شده است ۴. دعاوی توقف یا ورشکستگی (م ۲۱ و قسمت نخست م ۳۵) ۵. دعاوی اعسار (م ۵۰۵

دادرسی مدنی و ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی) دعاوی اعسار از هزینه دادرسی و دعاوی اعسار از

پرداخت محکوم به به دادگاهی که باید به پرونده رسیدگی کند یا دادگاهی که قبلاً رسیدگی کرده داده میشود..

نکته: یک سند لازم الاجرا (مثلا چک) به ثبت برده میشود و ثبت برگ اجراییه صادر میکند طرف مقابل میتواند دعوای اعسار نماید ولی باید به دادگاه محل اقامت خود مراجعه کند..

اگر حکمی مرحله ی بدوی را گذرانده و تجدیدنظر نیز رفته باشد و در مرحله دیوان باشد دادگاه صالح به رسیدگی به دعوای اعسار دادگاه تجدید نظر است.. ماده ۵۰۵: رسیدگی در مورد اعسار از هزینه ی تجدیدنظر خواهی و یا فرجام خواهی

بادادگاهی است که رای مورد درخواست تجدید نظر و یا فرجام را صادر کرده است... ۶. دعوای خسارت که سه دسته است

الف خسارت ناشی از عدم تعهد یا تاخیر در انجام آن (م ۵۱۵ و ۵۲۰ قانون اجرای احکام) **ب** دعوای خسارت دادرسی (م

۵۱۹، ۵۲۱، ۵۱۸ قانون اجرای احکام) **ج** دعوای خسارت ناشی از تاخیر در ادای دین (م ۵۲۲).. قانون جدید در خصوص هر

سه دسته مرجعی را برای رسیدگی به **دعای مستقل** خسارت (یعنی زمانی که مطالبه خسارت ضمن اقامه دعوا نباشد)

تعیین نموده بنابراین از حیث صلاحیت محلی مشمول قواعد عام است و به **اصل** رجوع میشود و باید به صلاحیت محل

اقامت خوانده نظر داد.. **۷. دعوای طاری** که شامل **۱. دعوای اضافی:** در صورتی که خواهان دعوای اصلی دعوایی اضافی علیه

خوانده دعوا نماید **۲. دعوای متقابل:** چنانچه خوانده علیه خواهان اقامه دعوا نماید **۳. ورود ثالث:** هرگاه شخص ثالث علیه

اصحاب دعوا یا یکی از آنها اقامه کند **۴. جلب ثالث:** در صورتی که دعوایی از سوی طرفین دعوا یا یکی از آنها بر ثالث اقامه

شود.. رسیدگی به دعوای طاری با دادگاهی است که به دعوای اصلی رسیدگی مینماید و باید با دعوای اصلی متحد المنشا

یا ارتباط کامل داشته باشد.. در این خصوص انواع آن در جای خود توضیح داده شده است: دعوای طاری در دادگاهی

اقامه میشود که دعوای اصلی در آنجا اقامه شده و قاعدتا باید توأم با دعوای اصلی رسیدگی شود در نتیجه همان وقتی

که برای دادرسی دعوای اصلی تعیین شده برای رسیدگی به دعوای طاری نیز تعیین می گردد و به اصحاب دعوای اصلی

وطاری ابلاغ میشود مگر در این موارد:

۱- چنانچه از موقع تقدیم دادخواست جلسه ثالث تا جلسه دادرسی دعوای اصلی، فرصت کافی برای فرستادن دادخواست

و پیوست های آن با لحاظ فاصله ای که بین ابلاغ دادخواست تا روز جلسه دادرسی باید رعایت شود وجود نداشته باشد

دادگاه وقت جلسه دادرسی را تغییر داده و به اصحاب دعوا (اصلی و طاری) اعلام می کند. ۲. در دعوای اضافی که خواهان

پس از اقامه دعوی اصلی علیه خواننده مطرح میکنند در صورتی دعوی طاری شمرده میشود که با دعوی اصلی مرتبط یا دارای یک منشأ بوده و تا پایان اولین جلسه دادرسی اقامه شود مثلاً موجر پس از اقامه دعوی تخلیه علیه مستأجر (دعوی اصلی) اقدام به طرح دعوی اضافی به خواسته اجور معوقه نماید چنانچه فرصت ابلاغ دادخواست و وقت جلسه دعوی اصلی که برای رسیدگی به دعوی اضافی نیز منظور میشود و رعایت فاصله مقرر بین روز ابلاغ و روز جلسه (حداقل ۵ روز) وجود داشته باشد نیازی به تأخیر جلسه نیست حتی در صورتی که فرصت نیز وجود نداشته باشد و خواننده در جلسه از پیش تعیین شده حاضر و آماده دفاع در برابر دعوی اضافی باشد نیز جلسه به تأخیر نمی افتد..

دعوی متقابل می تواند در جلسه دادرسی مطرح شود (تا پایان جلسه اول دادرسی) و خواهان دعوی اصلی می تواند تأخیر جلسه را بخواهد. پس دعاوی طاری باید در هر حال در دادگاهی که به دعوی اصلی رسیدگی میشود اقامه شود حتی اگر از صلاحیت ذاتی دادگاه خارج باشد یا این دادگاه از طرح دعاوی طاری آگاه باشد و بعد از اقامه نوبت به رسیدگی میرسد که اگر دادگاه صلاحیت ذاتی نداشته باشد با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را حسب مورد به دادگاه صالح میفرستد که در اینصورت چنانچه رسیدگی به دعوی اصلی منوط به روشن شدن نتیجه دعوی طاری باشد رسیدگی را باید تا وصول نتیجه ی دعوی طاری متوقف کرد و اگر دعوی طاری صلاحیت محلی با دعوی اصلی نداشت همان دادگاه دعوی اصلی تواما رسیدگی میکند... ۸. استثنای دیگر در خصوص محل اقامت خواننده اختلافات ناشی از اجمال یا ابهام احکام (م ۲۷ ق اجرای احکام مدنی) اختلافات ناشی از اجرای حکم (م ۲۶ ق اجرای احکام مدنی)

رسیدگی به اختلاف ناشی اجمال و ابهام حکم با دادگاهی است که حکم را صادر کرده است و رسیدگی به اختلافات ناشی از اجرای حکم با دادگاهی است که حکم توسط آن دادگاه اجرا میشود مثلاً رای را دادگاه یاسوج صادر کرده و نیابت میدهد به دادگاه شیراز که ملک موجودی را بفروشد (رای را اجرا کند) شخص ثالثی ادعایی دارد که رسیدگی به این اختلاف با دادگاه شیراز است..

۱۰. دعوی ابطال دستور اجرای سند لازم الاجرا: ابطال دستور اجرا: چنانچه این دستور در اجرای سایر اسناد لازم الاجرا یا اسناد در حکم سند لازم الاجرا از مراجع ثبتی صادر شده باشد دادگاه صالح به رسیدگی دادگاه محل مرجع صادر

کننده دستور است مثلاً رضا ملک خودش را به حسن اجاره می‌دهد و اجاره را در دفتر اسناد رسمی ثبت می‌کند این اجاره نامه در حکم سند لازم الاجراست، رضا دستور اجراییه می‌گیرد مبنی بر تخلیه ملک و این دستور اجراییه از ثبت یاسوج صادر می‌شود که ابطال این دستور با دادگاه یاسوج است..**۱۱**.دعاوی راجع به اسناد ثبت احوال (ماده ۳۵ق.آ.د.م و ۴ ق ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵) **۱۲**.درخواست دادرسی فوری(دستور موقت) اصل بر این است که این درخواست در صلاحیت دادگاهی است که به اصل دعوا رسیدگی می‌کند یا صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد و **استثنا** این است که هرگاه موضوع درخواست دستور موقت که در پی دادرسی فوری در صورت وارد بودن درخواست صادر می‌شود در مقر دادگاهی غیر از دادگاه های مذکور باشد درخواست به آن دادگاهی که موضوع دستور موقت در آن قرار داده می‌شود(مثلاً ملکی در شیراز است و صاحب آن اهل تهران است و آن را با مبیعه نامه عادی انتقال می‌دهد و انتقال گیرنده دعاوی الزام به تنظیم سند رسمی اقامه می‌کند در این صورت اصل دعوا در تهران یعنی محل اقامت خوانده و دستور موقت در شیراز درخواست می‌شود یعنی محل موضوع دستور موقت). **۱۳**.درخواست تامین دلیل(م ۱۴): البته در حال حاضر تامین دلیل و تامین گواهی گواهان **با شورای حل اختلاف است** حتی اگر در محل دادگاه عمومی وجود داشته باشد ولی اگر در محل شورای حل اختلاف نباشد با دادگاه عمومی است...

دسته دوم: مواردی است که مقنن با تعدیل اصل مزبور به خواهان حق داده که از بین دو یا چند دادگاه یکی را به عنوان مرجع صالح انتخاب کند:**الف**. انتخاب دادگاه صالح از سوی خواهان که شامل دعاوی بازرگانی و دعاوی منقول ناشی از عقد و قرارداد موضوع ماده ۱۳ و دعاوی ناشی از تعهدات شرکت در مقابل اشخاص خارج از شرکت موضوع ماده ۲۳ تعدد خواندگان موضوع ماده ۱۶ و تعدد اموال غیرمنقول موضوع قسنت دوم ماده ۱۶ **ب**.توافق طرفین در گسترش دامنه صلاحیت:در خصوص صلاحیت ذاتی توافق امکان ندارد ولی در خصوص صلاحیت محلی بستگی به این دارد که مرجع اعتراض تجدیدنظر استان باشد یا دیوان عالی کشور..اگر دادگاه تجدیدنظر استان باشد این دادگاه بدون توجه به اینکه در موعد مقرر(تا اولین جلسه دادرسی) ایرادی شده یا نشده باشد حکمی که از دادگاه غیر صالح محلی صادر شده را فسخ می‌کند و به دادگاه صالح می‌فرستد ولی اگر رای صادره قابل فرجام در دیوان باشد و نسبت به آن فرجام خواهی شود

مرجع عالی مزبور نمیتواند رای فرجام خواسته را به علت عدم صلاحیت محلی دادگاه نقض کند چون خواننده در زمان مقرر ایراد نکرده است (تا اولین جلسه دادرسی در مرحله بدوی)

مناطق صلاحیت، **زمان تقدیم دادخواست** است یعنی اگر در زمان تقدیم دادخواست اقامتگاه تقی قم باشد و بعد آمده باشد تهران چون در زمان تقدیم دادخواست تقی قم بوده باید همان قم دعوا اقامه شود.. اقامتگاه صغیر یا محجور همان اقامتگاه قیم یا ولی اوست.. اقامتگاه اشخاص زندانی که حبس آنها بالاست همان زندان است..

چنانچه طرفین قراردادی بی آنکه اقامتگاهی انتخاب کرده باشند تنها محلی را برای ابلاغ اوراق دعوا در قرارداد معین نموده باشند دادگاه **مکلف نیست** در تمام موارد به آن ترتیب اثر دهد زیرا ماده ۷۸ دادرسی مدنی انتخاب محل ابلاغ اوراق راجب به دعوا را در غیر محل اقامت اصحاب دعوا در صورتی معتبر میدانند که محل انتخابی در شهر محل دادگاهی باشد که به دعوا رسیدگی شود. بنابراین انتخاب محل ابلاغ اوراق در قرارداد در صورتی مورد اعتنای دادگاه قرار میگیرد که محل مزبور اقامتگاه حقیقی یا انتخابی شهر مقر دادگاه باشد..

هرگاه مال غیرمنقول از **غیر عقد یا قرارداد** باشد اقامه ی دعوا در محل وقوع ملک است مثلاً دعوای اجرت المثل مال غیرمنقول چون از غیر عقد است در محل وقوع ملک است و هر آنچه از قرارداد ناشی شده باشد مثل اجرت المسمی (اجرت مشخص شده در قرارداد) در سه جا میتوان مطرح شود، در محل اقامت خواننده یا محلی که عقد یا قرارداد در آنجا واقع شده یا محلی که تعهد باید در آنجا انجام شود...

اگر موضوع دعوا الزام خواننده به انجام تعهد باشد خواه دعوا در مورد منقول باشد خواه در موضوع غیر منقول در حکم منقول است و در سه جا میتوان طرح دعوا کرد: **در محل اقامت خواننده یا محلی که عقد یا قرارداد در آنجا واقع شده یا محلی که تعهد باید در آنجا انجام شود...** مانند دعوای تعهد به احداث ساختمان یا تحویل مال غیرمنقول یا الزام به تنظیم سند مال غیر منقول..

تسلیم مبیع غیر منقول: کاتوزیان گفته غیر منقول شمس گفته منقول..

اجرت المثل غیر منقول چون **غیر عقد** است در محل وقوع ملک و اجرت المسمی چون در **عقد** ذکر شده در سه جا میتوان دعوای آن را مطرح کرد..

در خصوص **ماده ۱۱ق.آ.د.م** اگر خواهان هم محل اقامت نداشته باشد **تمام** دادگاههای ایران صالح به رسیدگی است که در این فرض اگر خواهان ها متعدد باشند خواهان میتواند در اقامتگاه هریک از خواهان ها اقامه ی دعوا کند و هرکس زودتر شروع کرد سایر خواهان ها به دلیل ارتباط دعوا و امر مطروحه مکلف به طرح دعوا در دادگاه اولی هستند..

نکته ماده ۱۴: در حال حاضر تامین دلیل و تامین گواهی گواهان با شورای حل اختلاف است حتی اگر در محل دادگاه عمومی وجود داشته باشد ولی اگر در محل شورای حل اختلاف نباشد با دادگاه عمومی است...

نکته ماده ۱۵: در موردی است که مال منقول و غیر منقول در یک قرارداد نه چند قرارداد موضوع دعوا باشد مثلاً یک ماشین و یک زمین در یک قرارداد بفروش برسد..

نکته ماده ۱۶: اگر یک ادعا نه چند ادعا راجع به خواندگان متعدد باشد..

نکته ماده ۱۷: در خصوص دعوای طاری است (مفصلاً در مباحث بعدی شرح داده خواهد شد)..

چند نکته در خصوص صلاحیت در قوانین متفرقه (مهم): به موجب ماده ۴ ثبت احوال رسیدگی به شکایت اشخاص ذینفع از تصمیمات هیات حل اختلاف موضوع ماده ۳ و همچنین رسیدگی به سایر دعاوی اسناد ثبت احوال که در صلاحیت دادگاه عمومی باشد با دادگاه محل اقامت خواهان است.. تصحیح اشتباه در ثبت جنس شناسنامه در صلاحیت هیات حل اختلاف است.. به موجب رای وحدت رویه صلاحیت رسیدگی و اتخاذ تصمیم در مورد اسامی غیر ممنوعه با دادگاه میباشد اما تغییر نامهای ممنوع در صلاحیت هیات حل اختلاف ثبت احوال است.. درخواست تغییر نام صاحب سند سجلی از حیث جنس از ذکور به اناث و بالعکس چون از جمله مسایلی است که واجد آثار حقوقی است با محاکم دادگستری است.. تنها مرجع عمومی اداری و عالی ترین مرجع اداری دیوان عدالت اداری است.. رای دیوان عدالت اداری

قطعی است مگر اینکه رییس قوه قضاییه یا رییس دیوان عدالت اداری رای را اشتباه بین شرعی یا قانونی تشخیص دهد که در این صورت موضوع برای بررسی به شعبه تشخیص فرستاده میشود.. اشخاصی که علیه واحدهای مذکور در ماده ۱۳ق.د.ع.ا (وزارتخانه ها سازمان ها موسسات و شرکتهای دولتی شهرداریها و تشکیلات و نهادهای انقلابی و موسسات وابسته به آنها) در دیوان عدالت اداری شکایت میکنند مردم هستند و این واحدها نمیتوانند علیه یکدیگر در دیوان عدالت اداری شکایت کنند و باید در مراجع قضایی شکایت طرح کنند.. شکایت برای اینکه بتواند در دیوان طرح شود باید مربوط به وظایف و اختیارات آن سازمان من حیث هو (خاص آنها) باشد مانند خودداری شهرداری از صدور پروانه ساختمانی برخلاف مقررات و شامل عدم تخلیه ملک از سوی شهرداریها که در اجاره اوست نمیباشد زیرا اجاره ملک ربطی به وظایف و اختیارات دیوان ندارد در حالی که صدور پروانه مختص شهرداری است.. شکایت از مصوبه شورای انقلاب و نظام پزشکی کشور قابل طرح و رسیدگی در دیوان عدالت اداری نمیباشد.. امور قیومیت نسبت به محجوری که اقامتگاه او در ایران است با دادگاهی است با دادگاهی است که اقامتگاه محجور در آنجا میباشد.. دعوای تولیت چون یکی از حقوق ناشی از مال غیرمنقول است در دادگاه محل مال غیرمنقول باید اقامه شود.. دعوای افراز ملکی که جریان ثبتی آن پایان یافته با اداره ثبت محل وقوع ملک است اما اگر جریان ثبتی آن پایان نیافته باشد با دادگاه عمومی است..

ماده ۱۳ دعوای خانوادگی و دعوای غیرمالی را شامل نمیشود ولی مهریه شامل این ماده میشود چون هم مالی است هم ناشی از عقد است ولی نفقه چون از آثار عقد نکاح است شامل این ماده نیست و محل اقامت خواننده است..

در دعوایی که دادگاه در آن صلاحیت محلی نداشته و به آن نیز ایرادی وارد نشده باشد قاضی دادگاه **مخیر** است که رسیدگی کند یا نکند ولی در هر حال از موارد نقض حکم در تجدید نظر حتی بدون ایراد است پس اگر حکم در مرحله ی بدوی که صلاحیت محلی نداشته قطعی شده باشد حکم باید اجرا شود..

اختلاف در صلاحیت محاکم دادگستری: اختلاف در صلاحیت زمانی محقق میشود که دادگاه اول خود را صالح نداند و آن را به دادگاه دوم بدهد و دادگاه دوم نیز مجدداً آن را به دادگاه اول عودت دهد. پس اگر دادگاه دوم (مرجع الیه) دادگاه اول را صالح به رسیدگی بداند اختلاف ایجاد میشود ولی اگر پرونده را به دادگاه بعدی بفرستد اختلاف ایجاد

نمیشود.. اختلاف صلاحیت یا اثباتی است (کم پیش می آید): چند تا دادگاه در رسیدگی به امری دعوادارند و از صدور قرار عدم صلاحیت علی رغم آگاهی از طرح دعوا در سایر دادگاهها جلوگیری مینماید یعنی اجازه رسیدگی توأمان را نمیدهند.. یا به صورت نفیی است که توضیح داده شد یعنی چند دادگاه در عدم رسیدگی به امری دعوا دارند..

منظور از **رسیدگی توأمان** (نکته خارج از این بحث): رضا علیه حسن الزام به تنظیم سند حسن کرده بعد حسن علیه رضا در یک شعبه دیگر دعوای فسخ قرارداد را اقامه کرده در اینصورت شعبه دومی قرار امتناع از رسیدگی میزند و شعبه اول قرار توأمان رسیدگی صادر میکند به دلیل ارتباط دو دعوا و سبقت ارجاع شعبه اول..

مواردی که مرجع حل اختلاف در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر همان استان است: فقط در موردی که دو دادگاه هم عرض از همان استان باهم اختلاف پیدا کنند مرجع حل اختلاف دادگاه تجدید نظر استان است مانند اختلاف دو دادگاه عمومی از یک استان یا دو دادگاه انقلاب از یک استان.. اختلاف بین دادگاه بدوی و تجدیدنظر یک استان نیز با مرجع عالی یعنی تجدیدنظر است

مواردی که مرجع حل اختلاف در صلاحیت دیوان عالی کشور است: ۱. دو دادگاه غیر هم عرض از یک استان مثل عمومی و انقلاب استان فارس ۲. دو دادگاه هم عرض یا غیر هم عرض از دو استان مثل عمومی شیراز و عمومی یاسوج یا عمومی شیراز و انقلاب یاسوج ۳. اختلاف بین دادگاه بدوی یک استان و تجدیدنظر استان دیگر ۴. اختلاف بین بدوی یا تجدیدنظر و دیوان با مرجع عالی یعنی دیوان است..

نکته: در صورت اختلاف در صلاحیت بین دیوان عدالت اداری و محاکم دادگستری دیوان عالی کشور به عنوان تعیین کننده ی مرجع صالح اقدام میکند نه رفع اختلاف.. به طور کلی وقتی محاکم دادگستری به طرفیت مراجع قضایی غیردادگستری (مثل دیوان عدالت اداری یا اداره ثبت) عدم صلاحیت صادر میکند یا خود را صالح بداند پرونده مستقیماً به دیوان عالی کشور میرود (برای تعیین مرجع صالح نه حل اختلاف)...

"وکالت در دعاوی (۳۱-۴۷) در قانون مطالعه شود"

فقط چند نکته در برخی از مواد: در خصوص ماده ۳۲ پذیرش نمایندگی حقوقی به عنوان وکیل امری خلاف اصل میباشد پس از اختیاراتی که مختص وکلای دادگستری است مانند برابر با اصل کردن که مختص وکلای دادگستری است بی بهره هستند..

باتوجه به قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۸۵ نمایندگی در دیوان عدالت اداری **فقط با وکلای دادگستری** امکان دارد..
وکالت در دادگاه ها فقط صورت جلسه میشود و به امضای موکل میرسد و در خارج از دادگاه به صورت سند رسمی یا عادی است..

ماده ۳۵ شامل اعتراض ثالث و اعتراض به رای کارشناس **نمیشود** و نیاز به تصریح ندارد.. در خصوص تبصره ی ۲ ماده ۳۵ سوگند خوردن قابل **توکیل نمیباشد** ولی درخواست سوگند قابل **توکیل است**..

اگر موکل فوت کرده باشد و وارث وی ادامه رسیدگی را خواستار شود باید وکالتنامه جدید و تمبر مالیاتی جدید منعقد شود..

شرایط اقامه دعوا: ۱. ذینفع بودن ۲. سمت ۳. اهلیت قانونی ۴. منجز بودن دعوا (که دکتر شمس گفته این مورد از شرایط اقامه دعوا نیست و شرط پیروزی در دعواست)..

تقدیم دادخواست از شرایط اقامه دعوا نیست بلکه از شرایط لازم برای شروع رسیدگی در دادگاه است..

دادگاه **ابتدا** به ذینفعی فرد توجه میکند و بعد از اینکه به ذینفعی رسیدگی شد به ذیحقی وی توجه میکند که ممکن است ذیحق تشخیص داده نشود یعنی بعد از رسیدگی چیزی عاید او نگردد. اگر فرد ذینفع نباشد دادگاه قرار رد یا عدم استماع دعوا صادر میکند چون شرط اقامه دعواست. پس چه بسا فردی ذینفع باشد ولی ذیحق نباشد..

ویژگی های نفع: ۱. **حقوقی و مشروع** (استثنا: طفلی که حاصل از زنا باشد طفل طبیعی است و این تنها موردی است که نفع به صورت نامشروع است ولی محاکم برای او شناسنامه صادر میکند) ۲. **نفع باید باقی و به وجود آمده باشد** (به وجود آمده

یعنی چنانچه وجود نفع برای خواهان منوط به وجود شرط یا معلق به وجود امری باشد خواهان نمیتواند ذینفعی خود را توجیه کند مثلا مطالبه سهم الارث از پدر زنده..باقی باشد یعنی آنکه ذینفع آنرا انتقال نداده باشد مثلا رضا مالک ملک است و رضا حق انتفاع از ملک را به حسن واگذار میکند بعد علی دعوی مالکیت علیه رضا میکند و حسن باتوجه به اینکه حق انتفاع از ملک را داراست میتواند به عنوان ورود ثالث وارد شود ولی اگر حسن حق انتفاع خود را به نفر بعدی بدهد دیگر حسن نفعی در دعوا ندارد..دو مورد که نفع هنوز به وجود نیامده ولی فرد میتواند اقامه دعوا کند:(ماده ۱۱۴)نسبت به دین موجد که نسبت به سند رسمی و در تضييع و تفریط باشد تامین خواسته مجاز است ۲.تأمین دلیل ماده ۱۴۹)۳.شخصی و مستقیم باشد (یعنی در صورت احراز حق اصلی مورد ادعا شخصا و مستقیما نصیب او شود)..

دومین شرط اقامه دعوا سمت است:عنوان حقوقی که به شخص اجازه میدهد که از دادگاه رسیدگی به امری را درخواست نماید و یا هر اقدام قانونی را معمول نماید که مربوط به شخص او نمیشود..رسیدگی به سمت زمانی پیش می آید که شخص اصیل خودش اقامه دعوا نکرده باشد..

قائم مقام و نمایندگی:قائم مقام شخصی است که به جانشینی دیگری دارای حقوق و تکالیف او میگردد..قائم مقام ها شامل:۱.وارث(عام)۲.مدیر تصفیه۳.منتقل الیه(خاص).

نمایندگی:دو شرط دارد۱.وجود دلیل نمایندگی (وکالت نامه)۲.احراز اینکه نمایندگی قابلیت اقامه دعوا دارد یا خیر(وکالتنامه محضری با وکالتنامه کانون وکلا متفاوت است)..**انواع نمایندگی:**۱.نمایندگی قانونی مانند نمایندگی پدر و جد پدری(ولایت)۲.نمایندگی قضایی:در صورتی که نمایندگی نماینده به موجب رای دادگاه تحمیل شود و اعلام شده باشد مانند نمایندگی قیم از صغیر یا مجنون که تحت قیمومیت اوست و یا امین جنین یا امین غایب مفقودالاثرا۳.نمایندگی قراردادی مانند وکلای دادگستری..

شرط سوم اقامه دعوا اهلیت میباشد(هرکس ۱۸ سال تمام داشته باشد اهلیت اقامه کلیه دعاوی را داراست(چه مالی و چه غیر مالی) مگر اینکه عدم رشد او ثابت شده باشد و حکم عدم رشد او صادر شده باشد ازسوی دیگر پسر بالای ۱۵سال و دختر بالای ۹ سال(به ۱۸سال نرسیده باشند)میتوانند اقامه دعوا یا طرف دعوا در امور غیر مالی باشند(شامل دعاوی

غیرمالی اعتباری نمی شوند چون این دعاوی در اصل مالی هستند و بنا بر برخی شرایط غیرمالی تلقی میشوند که توضیح آن خواهد آمد) مگر اینکه حکم عدم رشد آنها ثابت شود و در امور مالی زمانی میتوانند طرف دعوا باشند که حکم رشد بگیرند..

شرط سوم اقامه دعوا مختومه نبودن آن دعواست.. یعنی اگر سابقاً در خصوص دعوایی رای صادر شده باشد آن حکم اعتبار مختومه دارد و از آن دادگاه خارج میشود.. ازمیان قرارها تنها قراری که اعتبار امر مختومه دارد **قرار سقوط دعواست** و سایر قرارها اعتبار امر مختومه ندارد..

با مختومه بودن اگر مجدد دعوی سابقاً مختومه طرح شود **قرار رد دعوا** صادر میشود..

دعای مالی و غیر مالی (مهم): برای تشخیص دعاوی مالی و غیر مالی ابتدا باید حق مالی را از حق غیرمالی تفکیک نمود.. حق مالی آن است که اجرای آن مستقیماً برای دارنده ایجاد منفعت کند و قابل تقویم به پول باشد مانند حق مالکیت و حق شفعه و حق فسخ که از دعاوی مالی به حساب می آید.. حق غیر مالی آن است که اجرای آن منفعتی که مستقیماً قابل تقویم به پول باشد را ایجاد نماید مانند حق بنوت-زوجیت-ولایت-ابوت.. دعاوی غیرمالی تقسیم میشود به الف: دعاوی غیر مالی ذاتی (که حق اصلی مورد ادعا از حقوق ذاتا غیرمالی باشد مانند دعوی نسب یا زوجیت) ب: دعاوی غیرمالی اعتباری یا دعوایی که تعیین بهای خواسته آن قانوناً لازم نباشد مثل اجرت المثل یا مهرالمثل یا... که اینها هرچند ذاتاً مالی هستند ولی قانونگذار به دلیل پاره ای از جهت آنها را غیرمالی اعتباری فرض کرده.. این جهات فقط شامل: ۱. تجدیدنظرخواهی ۲. هزینه دادرسی ۳. حق الوکاله وکیل ۴. تعیین بهای خواسته..

برخی مصادیق دعاوی مالی ذاتی و غیرمالی ذاتی و غیرمالی اعتباری (حفظ شود)...

مالی ذاتی: ۱. دعاوی اثبات مالکیت ۲. الزام به تنظیم سند رسمی ۳. استرداد سند در صورتی که موضوع آن سند مال باشد ۴. دعاوی خلع ید غاصبانه که مالکیت مورد نزاع باشد ۵. دعاوی فسخ یا بطلان معامله و بی اعتباری سند در صورتی که موضوع آن حقوق مالی باشد..

حقوق دان ها

غیرمالی ذاتی که مشخص است: **زوجیت - بنوت - ولایت - نسب - طلاق - وکالت - ثلث**..

غیرمالی اعتباری: دعوی خلع ید در صورتی که مالکیت مورد نزاع نباشد ۲. درخواست افراز و تقسیم و فروش اموال مشاع در صورتی که مالکیت مورد نزاع نباشد ۳. دعاوی تصرف که شامل تصرف عدوانی مزاحمت و ممانعت از حق است ۴. دعاوی راجع به روابط موجر و مستاجر به استثنای مطالبه وجوه اجور معوقه ۵. دعاوی فک رهن ۶. دعاوی تقسیم ترکه در صورتی که مالکیت مورد نزاع نباشد (همه اینها فقط از باب تجدیدنظرخواهی - هزینه دادرسی - حق الوکاله وکیل - تعیین بهای خواسته غیرمالی محسوب میشوند و از جهت سایر ابواب مثل اهلیت که توضیح داده شد مالی هستند)..

نکته برای روشن شدن مطلب: رضا ۱۶ سال تمام دارد ملکی دارد که پدرش برای وی خریده ولی کسی در آن نشسته است پسر میخواهد اقامه دعوی خلع ید کند (غیرمالی اعتباری) اما نمیتواند اقامه دعوا کند چون از پاره ای جهات مالی است و جهت غیرمالی آن بخاطر هزینه دادرسی و مواردی است که ذکر شد...

مواد ۴۸-۵۰ (تقدیم دادخواست)

هرگاه دادگاه دارای **شعب متعدد** باشد دادخواست اول به دفتر کل (شعبه اول) داده میشود (همین تاریخ تاریخ دادخواست است) و دادخواست هر چند ناقص باشد ثبت میشود بعد فوری بعد از ثبت دادخواست آن را به نظر رییس شعبه اول (رییس کل) یا معاون وی میرساند تا رییس شعبه هر کدام از شعب را که صلاح بداند تعیین کند بعد از تعیین شعبه دوباره به دفتر کل جهت ثبت شعبه مرجوع الیه ارجاع می شود و بعد دادخواست به شعبه مرجوع الیه داده میشود تا در صورت ناقص بودن یا کامل بودن اقدام کند.. بعد از ارجاع دادخواست به شعبه مرجوع الیه هیچ مقامی حتی مقام مذکور نمیتواند پرونده را پس بگیرد و به شعبه ی دیگر بدهد مگر به موجب قانون..

شرایط دادخواست (۵۱-۵۲)

دادخواست باید به زبان فارسی باشد و به زبان دیگر ضمانت اجرا مشخص نشده ولی مشخصا دادخواست قانونی نیست.. بطور کل ضمانت اجرای ماده ۵۱ یعنی در صورتی که به زبان فارسی نباشد یا بر روی کاغذ چاپی مخصوص نباشد ای دادخواست قابل ثبت نیست چه برسد که رد شود! اگر چنین دادخواستی به مقام ارجاع رفت مقام ارجاع به دفتر دادگاه اعلام میکند که در برگ دادخواست تنظیم شود در اینصورت آثار دادخواست از تاریخ دادخواست جدید است چون در حد رفع نقص نیست و اصلا دادخواستی نبوده ولی چنانچه دادخواست به زبان فارسی و روی برگه چاپی مخصوص باشد ولی ناقص باشد (مثلا نام خواننده مشخص نباشد) آثار دادخواست پس از رفع نقص نیست و آثار دادخواست ناقص کماکان موجود است (اثری چون صلاحیت دادگاه ماده ۲۶)..

در بند ۴ ماده ۵۱ منظور از جهات **جهات موضوعی** است (همان سبب دعوا که یا عمل حقوقی است مثل بیع یا واقعه حقوقی است مثل غصب) و نیاز به ذکر جهت حکمی یا قانونی آن نیست (یعنی استناد به ماده نیاز نیست).. در بند ۵ منظور درخواست هایی است که خواسته شمرده نمیشود مانند حق الوکاله وکیل و سایر خسارات دادرسی یا تامین دلیل و دستور موقت.. در خصوص بند ۷ مغایرت با این بند نیز بطور کل دادخواست شمرده نمیشود و فقط در این مورد اگر بعدا امضا شود تاریخ تقدیم دادخواست تاریخ دعواست نه تاریخ امضا..

اگر اشخاصی که حق آنها ضایع شده یا انکار شده متعدد باشند اما تنها نام برخی از آنها در دادخواست ذکر شده باشد در صورتی که دعوا قابل تجزیه باشد تنها نسبت به سهم آنها رسیدگی میشود و اگر دعوا غیر قابل تجزیه باشد دعوا رد خواهد شد.. خواننده علاوه بر اینکه با توجه به عقد یا ایقاع یا قانون مکلف به ادا یا شناسایی حق خواهان باشد باید توان قانونی این امر را نیز داشته باشد مثلا اگر علی باسند عادی خودرویی را به حسن داده که خود علی با قرارداد عادی از رضا خریده باشد حسن نمیتواند دعوی الزام به انجام تشریفات تنظیم سند رسمی علیه علی انجام دهد و باید به طرفیت رضا اقدام کند که در غیر اینصورت قرار رد دعوا صادر میشود.. چنانچه خواننده در زمان تقدیم دادخواست یا قبل از آن در قید حیات نباشد قرار عدم استماع دعوا صادر میشود.. خواهان میتواند خسارت ناشی از دادرسی یا اجرت المثل یا منافع دیگری که به علت تقصیر خواننده در ادای حق انجام گرفته است را در دادخواست نیاورد و در اثنا دادرسی مطالبه کند..

اگر خواهان خواسته خود را کلاً یا جزئاً در قسمت دیگری از دادخواست (شرح دادخواست) بیاورد در صورتی که خواسته نوشته شده در قسمت مخصوص با خواسته نوشته شده در شرح دادخواست متعارض باشد صدور اخطار رفع نقص و گرفتن مابتفاوت هزینه دادرسی (در صورت نیاز) از سوی دفتر و عندالغضا از سوی دادگاه الزامی است... پس از تقدیم دادخواست علی القاعده تنها ادله ای از خواهان پذیرفته میشود که در پاسخ دفاع خوانده استناد به آن ضروری است (در صورت تقاضای خواهان و تشخیص موجه بودن از سوی دادگاه)..

بهای خواسته (۶۱-۶۳)

تقویم خواسته در دعاوی غیرمالی چه ذاتی و چه اعتباری **نیاز نیست**.. در مواردی که خواسته **وجه رایج ایران** است همین مبلغ اصولاً محدوده رسیدگی دادگاه را مشخص میکند و دادگاه نمیتواند حکم به بیش از این خواسته در رای نهایی خود برای خواهان بدهد و این خلاف است و موجب فسخ رای...

در دعاوی مالی چنانچه قیمت خواسته در زمان تقدیم دادخواست مشخص نباشد (مانند اینکه میزان خسارت وارده معلوم نباشد) مبلغ یکصد هزار ریال تمبر علی الحساب باید الصاق و ابطال شود و بقیه هزینه دادرسی بعد از تعیین خواسته و صدور حکم مشخص میشود و با توجه به همین مبلغ موجود در حکم است که قابلیت شکایت از رای مشخص میشود در اینصورت اگر خواهان محکوم به بی حقی شود قیمت خواسته برای شکایت از رای با لحاظ هزینه دادرسی پرداخت شده باید در نظر گرفته شود (در این خصوص اگر خواهان مایل باشد رایی که صادر میشود بتواند قابل فرجام هم باشد باید حداقل خواسته را به میزانی تعیین کند که رای قابل چنین شکایتی باشد)... دادگاه در اعتراض به خواسته کارشناس تعیین میکند و خوانده باید ظرف یک هفته دستمزد کارشناس را ایداع نماید و الا کارشناسی از عداد دلایل وی خارج میشود و اعتراض او به بهای خواسته بی اثر است.. هرگاه بر اثر نظر کارشناس بهای خواسته بیش از مبلغ تعیین شده در دادخواست باشد دفتر دادگاه باید برای گرفتن هزینه دادرسی اخطار رفع نقص به خواهان صادر و ابلاغ نماید تا ظرف ۱۰ روز اقدام کند..

طرح دعاوی متعدد در یک دادخواست چنانچه بایکدیگر ارتباط کامل داشته باشد (بدین معنا که اتخاذ تصمیم در هر یک در دیگری موثر باشد) یا دادگاه بتواند ضمن یک دادرسی به آن رسیدگی کند مجاز است..

اگر دعاوی متعدد ضمن یک دادخواست اقامه شده باشد خواسته هریک از دعاوی باید جداگانه نوشته شود و بهای خواسته هر یک عندالقسا تعیین و هزینه دادرسی آن جداگانه احتساب و جمعا پرداخت شود مثلا محکومیت خوانده به پرداخت صد میلیون ریال اجرت المثل و محکومیت خوانده به پرداخت سه میلیون ریال بابت خسارت وارده بر ملک) برای قابلیت شکایت از رای نیز هر دعوا جداگانه محاسبه میشود و مجکوع دعاوی لحاظ نمیشود..

بهای خواسته اگر پول رایج ایران باشد قابل اعتراض از سوی خوانده **نیست**.. در اعتراض به بهای خواسته اولاً باید تا اولین جلسه دادرسی اعتراض شود ثانياً در دعاوی مالی باشد ثالثاً اختلاف در بهای خواسته موثر در مراحل بعدی باشد (مثلاً اگر خواهان بهای خواسته به الزام تحویل مبیع به مبلغ ۲۰ میلیون ریال تقویم کرده باشد) قابل تجدیدنظر است ولی قابل فرجام نیست) اگر خوانده اعتراض کند که مبلغ تقویمی باید ۱۵ میلیون ریال باشد چون در هر صورت این مبلغ هم قابل تجدیدنظر است و نتیجتاً موثر در مقام نیست اعتراض وارد نیست ولی اگر خوانده میگفت مبلغ تقویمی باید سه میلیون ریال یا کمتر باشد چون این مبلغ قابل تجدیدنظر نیست و نتیجتاً موثر در مقام است اعتراض وارد است..

مهم: بهای خواسته در دعاوی **غیرمنقول** از نظر هزینه دادرسی بر اساس **قیمت منطقه ای** برآورد میشود به شرطی که بهای خواسته اعلام شده از قیمت منطقه ای کمتر باشد و اگر بیشتر باشد همین ملاک است ولی در هر صورت بهای خواسته اعلام شده حتی اگر کمتر از قیمت منطقه ای باشد ملاک شکایت از رای است..

چنانچه خواسته خواهان پول خارجی باشد بهای خواسته **به نرخ بانک مرکزی** و در صورت ذیحق بودن خواهان در مرحله اجرا **به نرخ واقعی و به پول خارجی** محاسبه میشود...

در خصوص بند ۳ ماده ۶۲ مثلاً درخواست دوسال اجاره به یا دو ماه اجرت المثل..پاراگراف بعدی همین بند تنها از حیث هزینه دادرسی و امکان شکایت از رای است و اگر دادگاه حق خواهان را احراز نماید خوانده را به پرداخت مادام العمر مبلغ مورد استحقاق محکوم میکند...

هزینه دادرسی

۱. هزینه دادرسی به مفهوم اعم شامل بهای برگ دادخواست، هزینه دادخواست اعم از مالی و غیر مالی چه دادخواست نخستین باشد یا شکایت از رای، هزینه گواهی رونوشت اسناد با اصل..

۲. هزینه دادرسی به مفهوم اخص که شامل هزینه احکام و قرارها میشود و با توجه به اینکه دعوا مالی باشد یا غیر مالی باشد..

در دعاوی غیر مالی صرفنظر از اینکه دعوا در مرحله نخستین باشد یا تجدیدنظر یا ... و چه غیرمالی ذاتی باشد چه اعتباری هزینه دادرسی ۵هزار ریال است.. هزینه دادرسی در دعاوی مالی در مرحله ی نخستین چنانچه خواسته تا مبلغ یک میلیون ریال تعیین و تقویم شده باشد یک و نیم درصد ارزش آن و نسبت به مازاد یک میلیون ریال دودرصد باید وصول شود..

در مرحله تجدیدنظر و واخواهی از حکم هزینه دادرسی براساس ارزش محکوم به احتساب میشود و نرخ آن ۳ درصد محکوم به است..

در مرحله فرجام خواهی اعاده دادرسی و اعتراض ثالث نسبت به محکوم به حساب میشود و نرخ آن تا مبلغ ده میلیون ریال محکوم به ۳درصد و نسبت به مازاد ده میلیون ۴ درصد محکوم به..

موارد معافیت از پرداخت هزینه دادرسی: ۱. بنیاد مستضعفان (شامل شرکتهای تحت پوشش بنیاد نمیشود) ۲. بنیاد شهید و کمیته امداد امام خمینی ۳. سازمان حج و اوقاف امور خیریه ۴. مدعی دعوای اعسار در همان دعوا (چه دعوای اعسار از

هزینه دادرسی و دعوای اعسار از محکوم به) ۵. اشخاص معسر (که به واسطه کافی نبودن دارایی یا دسترسی نداشتن به مال خود موقتاً از هزینه دادرسی معافند) ..

دعوای اعسار به موجب دادخواست جداگانه و نیز ضمن دادخواست نخستین یا تجدیدنظر قابل طرح است ام اظهارنظر در مورد اعسار از هزینه تجدیدنظر یا فرجام با دادگاهی است که رای تجدیدنظر خواسته یا فرجام خواسته را صادر نموده است ..

معافیت از اعسار در دعوای متعددی که معسر بر طرف مقابل همزمان اقامه میکند معتبر است .. اگر معسر فوت کند ورثه او نمیتواند از حکم اعسار او استفاده کند .. حکم اعسار شامل تمامی مراحل رسیدگی است ..

ماده ۶۵ مهم: چنانچه خواهان دعوای تخلیه و خسارت وارده بر مورد اجاره را که دو دعوای غیرمرتبط بوده که در عین حال دادگاه میتواند ضمن یک دادرسی به هر دو رسیدگی کند ضمن دادخواست بیاورد دادگاه مکلف است به هر دو توأمان رسیدگی کند (باهم ارتباط کامل داشته یا دادگاه بتواند ضمن یک دادرسی به آن رسیدگی کند) اگر هیچکدام از این شرایط نباشد دادگاه باید آنها را از هم تفکیک و در صورتی که صالح باشد به آنها جداگانه رسیدگی کند و در صورتی که صلاحیت رسیدگی به برخی را نداشته باشد با صدور قرار عدم صلاحیت به دادگاه صالح میفرستد ..

ابلاغ (۶۷-۸۳)

ابلاغ واقعی: ابلاغی که مستقیماً به خود مخاطب داده شود

ابلاغ قانونی: ابلاغی که مستقیماً به مخاطب داده نشود (مثلاً ابلاغ به بستگان مخاطب) ..

ادامه ماده ۶۸ ... و ابلاغ انجام شده محسوب است در صورتی که محل تعیین شده باشد ..

تبصره ۱ م ۶۸ شامل شرکت های خصوصی نمیشود ..

ادامه ماده ۶۹... و اگر اینها هم در محل نباشد یا استنکاف کنند یک نسخه از آن به محل مربوطه الصاق میشود و خواننده میتواند تا جلسه ی رسیدگی به دفتر مراجعه و با دادن رسید اوراق یادشده را دریافت کند..

در ماده ۷۰ بعد از یای دوم بستگان یا خادمان اضافه شود و شامل خواننده نمیشود استنکاف خواننده مشمول ماده ۶۸ است..

در ماده ۷۵ ابلاغ به رییس دفتر مرجع مخاطب یا قائم مقام او ابلاغ واقعی است..

در تبصره ی ماده ۷۵ منظور از مراجع بالا مراجعی است که در ابتدای ماده ۷۵ ذکر شده ..

در ماده ۷۶ ابلاغ به مدیر یا قایم مقام یا دارنده حق امضا ابلاغ واقعی و ابلاغ به مسوول دفتر موسسه ابلاغ قانونی است.. در این مورد اگر مسوول دفتر نیز از گرفتن برگه ها خودداری کند موضوع مشمول ماده ۷۰ است..

مهم: اقامتگاه انتخابی فقط در جایی ملاک صلاحیت محلی قرار میگیرد که اصل صلاحیت دادگاه محل اقامت خواننده باشد و شامل دعاوی غیر منقول - اعیان - ثبت احوال - تامین دلیل و ورشکستگی نمیشود..

در صورتی که مخاطب مقیم خارج از اتباع هان کشور یا کشوری غیر از ایران باشد و کشور مزبور با ایران تعاون قضایی داشته باشد ابلاغ توسط مامورین کشور خارجی انجام میشود. در اینصورت نوع ابلاغ مشمول مقررات دولت خارجی است..

چنانچه مخاطب برگه هارا در غیر محل تعیین شده دریافت کند و رسید بدهد ابلاغ واقعی انجام شده ام اگر او حاضر به قبول برگه ها در غیر محل تعیین شده نگردد مامور ابلاغ نمیتواند خودداری او را بنویسد تا برگه ها ابلاغ شده به حساب آید. (اگر در محل تعیین شده از گرفتن برگه ها امتناع کند ابلاغ انجام شده محسوب است)...

اگر نشانی خواهان پس از تقدیم دادخواست تغییر پیدا کرده باشد و محل جدید تا پیش از صدور نخستین برگ راجع به دعوا به دفتر دادگاه اعلام نشده باشد برگ مربوط به همان محل سابق ابلاغ میشود ولی اگر نشانی یا محل اقامت مشخص نباشد ظرف دو روز به موجب قرار دفتر دادگاه قرار رد فوری دعوا صادر میشود..

محصور شامل صدنفر نیز میشود..

ابلاغ برگه ها از طریق روزنامه تنها در صورتی است که نشانی مخاطب تنها بر طرف مجهول باشد بلکه بر مامور ابلاغ و دفتر دادگاه نیز مجهول باشد..

ابلاغ برگه ها از طریق روزنامه تنها برای اشخاص حقیقی است و شامل اشخاص حقوقی نمیشود..

اگر مخاطب تشریفات ابلاغ را قبول داشته باشد ولی ادعا کند که از آن آگاه نشده (به خود او ابلاغ نشده) در صورتی که به موضوع ابلاغ عمل کرده باشد چنین ادعایی قابل اعتنا نیست ولی اگر به موضوع آن عمل نکرده باشد جای اعتراض دارد ولی اگر اعتراض نکرد قرینه آگاهی اوست..

ایرادات و موانع رسیدگی (۸۴-۹۲)

بند یک م ۸۴ هم شامل صلاحیت ذاتی میشود هم صلاحیت محلی..

بند ۲ م ۸۴: در صورتی که دعوای دیگر در همین شعبه باشد دادگاه قرار رسیدگی توأمان صادر میکند و در صورتی که در شعبه ی دیگری از همین دادگاه باشد قرار امتناع از رسیدگی صادر و با تعیین رییس شعبه اول برای رسیدگی توأم به شعبه ای که دعوا در آن مطرح است احاله میشود..

بند ۳ م ۸۴: در صورتی که خواننده اهلیت نداشته باشد میتواند از پاسخ در ماهیت دعوا امتناع کند در اینصورت دادگاه قرار توقیف دادرسی صادر میکند و دادسرا را برای تعیین قییم آگاه میکند یا اگر خواننده نماینده قانونی دارد او را برای دفاع دعوت کند..

در مورد بندهای ۴.۶.۱۰.۸.۹.۱۱.۷ هرچند می توان مجددا اقامه ی دعوا کرد ولی باز با قرار رد روبرو میشود..

بند ۱۱ با مرور زمان فرق دارد..

در ماده ۸۵ اگر بی سمتی نماینده معلوم شد دفاعی که او کرده بی اثر است..

استثنای ماده ۹۰ صلاحیت ذاتی است که هرچند از ایرادات است ولی در صورتی که دادگاه آن را بپذیرد باید جدای از

ماهیت دعوا به آن رسیدگی کند حتی اگر پس از پایان اولین جلسه دادرسی ایراد شود..

بند ۵ ماده ۹۰ شامل شکایت انتظامی نمی شود و نیز صرف شکایت کیفری را شامل نمی شود ..

بند ۱۰ م ۹۰: اگر دادرسی سهامدار شرکت سهامی باشد میتواند به عنوان دادرسی در صورتی که دعوا علیه شرکت یا شرکا

اقامه شده باشد رسیدگی کند زیرا **شخصیت شرکت سهامی از شخصیت سهامداران جداست..**

خواننده میتواند هر ایرادی را بدون پاسخ دادن به ماهیت دعوا مطرح نماید ولی باید پیامد احتمالی پاسخ ندادن به ماهیت

دعوا را در صورت رد ایراد بپذیرد..

عدم رعایت صلاحیت محلی در صورتی مورد توجه دیوان عالی کشور است که خواننده در مهلت قانونی (**تا پایان اولین**

جلسه دادرسی) ایراد کرده باشد..

شرایط شمول امر قضاوت شده : ۱. وحدت اصحاب دو دعوا ۲. وحدت موضوع دو دعوا هم وحدت مادی یعنی ملک همان

ملک دعوای اول باشد هم وحدت موضوعی یعنی دعوای اول مالکیت عرصه (زمین) باشد و دعوای دوم هم مالکیت عرصه

باشد نه مالکیت اعیانی (خانه) ۳. وحدت سبب دو دعوا (هر دو قرض یا هر دو بیع)..

مثال وحدت سبب: اگر دعوای سابق که موضوع آن مالکیت عین معینی است که سبب آن دعوا ارث بوده و در دعوای

جدید موضوع دعوا مالکیت دعوا همان عین است ولی سبب دعوا بیع باشد دو دعوا واحد شمرده نمیشوند و اعتبار امر

قضاوت شده ندارد..

سبب واحد برای شمول امر قضاوت شده باید در یک زمان باشد **مثلا** هر دو بیع در تاریخ ۹۲/۲/۱ باشد نه اینکه زمان متفاوت باشد که در این صورت مشمول امر قضاوت شده نیست چون در حکم سبب غیر واحد است..

امر قضاوت شده هم شامل مراجع قضایی میشود هم اداری مشروط بر اینکه در محدوده صلاحیت خود رسیدگی کرده باشد (مثلا هیئت حل اختلاف کارگر و کارفرما به دعوایی رسیدگی کرده که در صلاحیت دادگاه عمومی است در این صورت رای که صادر میکند اعتبار امر قضاوت شده ندارد و دعوی مذکور در دادگاه عمومی قابل رسیدگی است)..

امر قضاوت شده فقط مشمول **حکم** است و مشمول قرار نمیشود..

اعتبار امر قضاوت شده حتی شامل قرارهای قاطع دعوا نیز **نمی شود** و چنانچه قرار رد دعوا یا ابطال دادخواست صادر شود دوباره میتوان دعوا را طرح کرد..

تصمیماتی که دادگاه در امور حسبی اتخاذ میکند از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار **نیست بلکه شامل احکام مراجع در امور ترافعی است..**

مثال مهم: در حکم محکومیت خوانده به پرداخت خسارت وارده به اتوموبیل خواهان، دادگاه اعلام میکند با توجه به اینکه مالکیت خواهان نسبت به خودرو به استناد سند رسمی که مصون از تعرض مانده محرز است و طبق نظر کارشناسی به خودروی مذکور ۲۰ میلیون خسارت وارد شده و خسارت ناشی از تقصیر خوانده است حکم محکومیت خوانده به پرداخت ۲۰ میلیون به استناد ماده ۱ قانون مسوولیت مدنی در حق خواهان صادر میشود.. در این حکم مالکیت خواهان نسبت به خودرو و ورود خسارت و میزان آن و تقصیر خوانده **جهات موضوعی حکم** و استناد به ماده ۱ ق.م.م **جهات قانونی حکم** است و مسوول بودن خوانده و محکومیت او به پرداخت مبلغ معینی بابت خسارت **منطوق حکم** است.. منطوق حکم به طور یقین از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار **است** ولی موضوعاتی که دادگاه در اسباب موجه حکم به آن استناد میکند مانند مالکیت خواهان نسبت به خودرو از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار **نیست** و خوانده میتواند به عنوان خواهان

دعوی مالکیت مطرح کند.. در این دعوا دعوی مالکیت یا اصالت سند مالکیت از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار **نیست** (جهت موضوعی)..

شقی از ماده ۹۲: اگر یکی از دادرسان دادگاه تجدیدنظر استان رد شود (در فرض دو دادرسی) دادرسی دیگر از همان شعبه بدون رجوع به رییس کل رسیدگی میکند ولی اگر هر دو دادرسی رد شود پرونده برای ارجاع به شعبه دیگر نزد رییس کل فرستاده میشود یا چنانچه دادگاه شعبه دیگری نداشته باشد پرونده به دستور رییس کل به نزدیکترین دادگاه هم عرض فرستاده می شود شعبه یا دادگاه مرجوع الیه مکلف به رسیدگی است..

ایراد عدم صلاحیت نسبی، ایراد تأمین دعوی واهی، ایراد تأمین اتباع بیگانه و ایراد امر مطروحه از قواعد مخیر بحساب می آید و اگر خوانده در موعد مقرر (تا پایان اولین جلسه دادرسی) مطرح ننماید دادگاه مکلف نیست جدای از ماهیت دعوا به آن رسیدگی کند اما ایراد عدم صلاحیت ذاتی چون از قواعد آمره است در هر زمان مطرح شود یا نشود دادگاه **باید** جدای از ماهیت دعوا به آن رسیدگی کند...

در مورد صلاحیت محلی و امر مطروحه اگر چه از قواعد مخیره است و به آن ایراد نشده ولی دادگاه **می تواند** در صورت احراز ایراد به آن توجه یا اقدام شایسته کند..

در مورد ایراد تأمین دعوی واهی یا تأمین اتباع بیگانه یا سایر ایرادات مخیره در صورتی که ایراد نشود **باید** به آن توجه **نشود**..

جلسه دادرسی (۹۳-۱۰۴)

جلسه دادرسی ممکن است در دادگاه یا خارج از دادگاه (هنگام تحقیقات محلی و معاینه محلی اگر چه در محل مورد نظر تشکیل میشود) جلسه دادرسی نام دارد.. جلسه یا عادی است (با تعیین وقت قبلی با رعایت نوبت) یا جلسه خارج از نوبت (در موردی که جلسه بدون توجه به دفتر اوقات دادگاه تعیین میشود بنابراین نزدیک تر از وقتی است که دفتر اوقات نشان می دهد)..

چند اصطلاح موجود در قانون:

جلسه فوق العاده اصولاً بدون حضور طرفین و خارج از اوقاتی که در دفتر اوقات برای جلسه دادرسی عادی و خارج از نوبت تعیین میشود است..

جلسه اداری در اوقاتی از روز تشکیل میشود که به جلسات دادرسی اختصاص نیافته و مستلزم دعوت قبلی و حضور اصحاب دعوا نمی باشد (مثل درخواست ابطال یا تصحیح اجراییه و تأخیر اجرای حکم)..

وقت احتیاطی: در دعوی الزام به تنظیم سند رسمی انتقال ملک دادگاه پس از رسیدگی، وضعیت ثبتی ملک را استعلام می نماید که این امر مستلزم دستور تعیین وقت احتیاطی است تا پس از وصول پاسخ اسعلام پرونده زیر نظر دادگاه قرار گیرد. معمولاً پس از صدور قرارهای کارشناسی یا تحقیق و معاینه محلی یا مطالبه اسناد اداری وقت احتیاطی صادر میشود..

پس از صدور دستور تعیین وقت دادگاه اصولاً نمی تواند در خلال دادرسی دادخواست را به علت ناقص بودن به دفتر دادگاه برگرداند تا به صدور اخطار رفع نقص یا قرار رد دادخواست اقدام کند مگر اینکه امر جدیدی کشف شود مانند اینکه خواهان در نشانی مورد نظر شناخته نشود..

در روز جلسه، دادگاه باید فاصله های ابلاغ تا جلسه گواه یا جلسه دادرسی را رعایت نماید و چنانچه رعایت نشده باشد جلسه را تجدید کند مگر اینکه ذینفع حاضر بوده یا لایحه تقدیم کرده و به این امر (عدم رعایت وقت قانونی) اعتراض نکرده باشد..

نکته: هرگاه یکی اصحاب دعوا وزارتخانه یا موسسه دولتی و .. باشد و از نماینده حقوقی استفاده کرده باشد با توجه به اینکه نماینده کارمند رسمی آنها میباشد و در هر جلسه ممکن است جایگزین شود وقت جلسه در هر حال باید به خود وزارتخانه یا موسسه ابلاغ شود بر خلاف وکیل یا ولی یا قیم که باید فقط به خود آنها ابلاغ شود..

در مواردی که دادگاه حضور شخص خواهان یا خواننده را ضروری میدانند باید در برگ اخطاریه قید شود و به اصیل نیز ابلاغ شود..

در دعاوی خصوصی طرفین میتوانند تقاضا نمایند که دعوا علنی نباشد..

اگر خواهان بر اساس ماده ۹۵ برای ادای توضیح دعوت شده باشد میتواند توضیح مورد نظر را به موجب لایحه ادا نماید..

منظور از اولین جلسه دادرسی اولین جلسه ای است که موجبات رسیدگی فراهم بوده و خواننده فرصت و امکان دفاع در

برابر دادخواست خواهان با لحاظ تغییرات احتمالی (ماده ۹۸) را داشته باشد.. چنانچه خواننده دفاعیات خود را در برابر

دادخواست مطرح نماید و خواهان فرصت پاسخ پیدا ننماید و یا در همان جلسه خواهان نیز پاسخ دهد اما وقت جلسه

برای دفاع خواننده کافی نباشد چنین جلسه ای جلسه ی اول دادرسی شمرده میشود همچنین در صورتی که خواننده

علیرغم ابلاغ صحیح به او حاضر نشده یا در صورت حضور علیرغم فرصتی که دادگاه به او می دهد دفاعی نکرده باشد..

اگر در جلسه دادرسی پاسخ خواننده به دادخواست به طول انجامد به گونه ای که وقت جلسه ی دادرسی اقتضای تکمیل

را ننماید و پاسخ ناتمام بماند جلسه ی بعدی دادگاه که برای شنیدن ادامه ی اظهارات خواننده و رسیدگی تشکیل میشود

ادامه ی اولین جلسه ی دادرسی است..

مرحله ی دادرسی (بدوی - تجدیدنظر) با مقطع دادرسی (جلسه ی اول دادرسی - دوم) **متفاوت** است..

کم کردن یه افزایش خواسته:

کم کردن خواسته (در تمام مراحل رسیدگی) در مواردی مصداق دارد که میزان خواسته معلوم باشد مانند مبلغی وجه نقد

یا تعدادی سکه یا مقداری گندم.. در صورتی که خواسته عین معین باشد نیز در موارد خاصی کاهش امکان دارد (از شش

دانگ ملک به چهار دانگ)..

دادگاه نمیتواند به بیش از مبلغ کاهش یافته خواننده را محکوم کند....

در صورت کم کردن خواسته خواهان **نمی‌تواند** هزینه ی دادرسی را نسبت به مبلغی که کاهش یافته مطالبه کند.. و چنانچه خوانده محکوم شود خسارت دادرسی خواهان که مورد درخواست قرار گرفته باید **تماما** بر اساس خواسته کاهش یافته محاسبه شود **مگر** اینکه دلیلی وجود داشته باشد که کم کردن قسمتی از خواسته ناشی از دریافت آن قسمت پس از اقامه دعوا باشد..

افزایش خواسته در مورد خواسته هایی امکان دارد که کاهش آن نیز امکان داشته باشد..

اگر خواهان در دعوی اجرت المثل ملکی مبلغ مشخصی را خواسته باشد میتواند همین مبلغ را افزایش دهد اما نمیتواند مبلغی را نیز بابت اجرت المثل ملک دیگر خود که همان خوانده غصب نموده به آن بیافزاید چون باهم ارتباطی ندارند هرچند منشا یکی است..

چنانچه خواهان در دعوی اجرت المثل ملکی مبلغی را خواسته باشد نمیتواند به عنوان افزایش خواسته مبلغی را نیز به عنوان خسارت وارد بر همان ملک به آن بیافزاید چون منشا یکی اجرت المثل (غصب) و منشا دیگری خسارت (اتلاف و تسبیب) است..

زمانی بین دو دعوا ارتباط دارد که اگر در مورد یک دعوا تصمیم گیری شود در دعوی دیگر هم تاثیر بگذارد (مثلا دعوی تنظیم سند رسمی ملک و دعوی ملکیت دو دعوی مرتبند که اگر ملکیت ثابت نشود دیگر تنظیم سند معنا ندارد یا اگر به تنظیم سند حکم شود مشخص است که طرف مالک بوده)..

با افزایش خواسته مابه تفاوت هزینه دادرسی باید پرداخت شود و خسارت دادرسی نیز نسبت به خواسته افزایش یافته از آن پس قابل مطالبه است..

تغییر نحوه دعوا: مثلا در دعوی تخلیه عین مستاجر که به سبب تغییر شغل اقامه شده خواهان میتواند تا پایان اولین جلسه دادرسی سبب تخلیه ی همان ملک را به نیاز شخصی تغییر دهد..

تغییر خواسته: مثلاً چنانچه کارفرما به استناد قراردادی علیه پیمانکار اقامه ی دعوا کند و الزام وی را احداث بنای مورد قرارداد درخواست کند میتواند تا پایان اولین جلسه دادرسی خواسته ی خود را به خسارت ناشی از عدم انجام تعهد تغییر دهد..

تغییر درخواست: منظور درخواست هایی است که خواسته تلقی نمیشود مانند درخواست دستور موقت یا تامین خواسته یا تامین دلیل یا حق الوکاله وکیل و سایر خسارات دادرسی..

تا اولین جلسه دادرسی مقطعی است که از تقدیم دادخواست شروع شده و نخستین اقدام شخص ذینع را نیز شامل میشود..

برخی مصادیق تا اولین جلسه دادرسی: ۱. استرداد دادخواست موضوع بند الف ماده ۱۰۷. ۲. ارائه یتردید یا انکار نسبت به دلایل و اسناد ارائه شده موضوع م ۲۱۷. ۳. ادعای جعل خواهان نسبت به اسنادی که خوانده در جلسه ی اول دادرسی ارایه می نماید تا اولین جلسه ی دادرسی یعنی در اولین اظهاری که پس از ارایه اسناد خوانده می نماید باید انجام شود..

حقوق خوانده تا پایان اولین جلسه دادرسی: ۱. ایرادات ۲. طرح دعوی متقابل ۳. جلب شخص ثالث..

حقوق خوانده تا اولین جلسه دادرسی: ۱. اعتراض به بهای خواسته ۲. اعتراض به اصالت اسناد خواهان..

حقوق خواهان تا پایان اولین جلسه دادرسی: ۱. ایرادات ۲. کاهش یا افزایش خواسته ۳. تغییر درخواست یا نحوه دعوا ۵. جلب شخص ثالث..

حقوق خواهان تا اولین جلسه دادرسی: ۱. استرداد دادخواست ۲. تعرض به اصالت اسناد خوانده..

ارائه اصل مستندات در صورتی است که طرف مقابل درخواست نماید بنابراین چنانچه خوانده حاضر بوده و درخواست ارائه اصل اسناد را نماید دادگاه نمیتواند رأساً خواهان را مکلف به ارایه اصول اسناد کند همچنین است اگر خوانده غایب باشد..

نکته مهم: چنانچه سند عادی با تردید و انکار روبه رو شود در صورتی که خواهان اصل آن را ارائه نکره باشد و دادخواست وی مستند به ادله دیگری نباشد دادخواست در آن خصوص ابطال میشود ولی اگر سند رسمی باشد چون نمی تواند مورد انکار یا تردید واقع شود ارائه نکردن اصل آن در جلسه اول دادرسی خطری را متوجه استناد کننده نمی کند همچنین است در موردی که سند عادی باشد ولی مورد جعل واقع شود زیرا اگر به سند عادی یا رسمی ادعای جعل شود دادگاه به استناد کننده اخطار میکند چنانچه به استفاده از سند باقی است ظرف ده روز اصل سند را به دفتر دادگاه تسلیم کند تا به ادعای جعل رسیدگی کند..

اگر اولین جلسه دادرسی برای مثال به درخواست اصحاب دعوا به تأخیر افتد در جلسه که تشکیل خواهد شد اصحاب دعوا همان حقوق مختص اولین جلسه دادرسی خواهند داشت اما در صورت تجدید جلسه چون جلسه بعد دستور جلسه جدیدی خواهد داشت نمی توان آثار جلسه پیش را بر آن مترتب کرد مگر در مواردی که دستور جلسه بعد همان جلسه قبل باشد مانند تجدید جلسه ای که به علت کافی نبودن وقت برای شنیدن ادامه دفاعیات خواننده در برابر دادخواست انجام شده و نیز تجدید جلسه و تغییر وقت دادرسی به علت فراهم نبودن موجبات مقدماتی رسیدگی نیز همان آثار جلسه اول را دارد..

توقیف دادرسی (۱۰۵-۱۰۷)

فوت یکی از اصحاب دعوا در صورتی موجب توقیف دادرسی است که دعوای مورد رسیدگی قابل انتقال باشد در غیر اینصورت دعوا **زائل** میشود نه توقیف مانند فوت زوج یا زوجه در دعوای تمکین یا طلاق که باعث زوال دعوا میشود..
فوت مدیر شرکت یا انحلال شرکت خواهان یا خواننده تا پایان تصفیه نمیتواند دادرسی را متوقف کند چون شرکت مادامی که تصفیه به پایان نرسیده شخصیت حقوقی دارد..

فوت یا حجر یا زوال سمت یکی از اصحاب دعوا در صورتی موجب توقیف دادرسی است که نسبت به دیگران موثر باشد در غیر اینصورت دادرسی منحصرأ نسبت به او توقیف و نسبت به دیگران ادامه می یابد مانند فوت یکی از خواهانها یا

خوانندگان در دعوای خلع ید..در دعوای قابل تجزیه این مورد امکان دارد و در دعوای غیر قابل تجزیه توقیف دادرسی نسبت به همه است..

غایب مفقودالاثر تا زمانی که حکم موت فرضی او صادر نشده باشد متوفی شمرده نمیشود و دادرسی نسبت به او ادامه دارد..

فوت حجر و زوال سمت در صورتی موجب توقیف دادرسی میشود که دادرسی شروع شده باشد و به مرحله ی صدور رای قاطع نرسیده باشد چون در این صورت دادرسی جریانی ندارد تا توقیف شود..همچنین در صورتی موجب توقیف میشود که پس از شروع دادرسی رخ دهد، اگر خواننده در هنگام اقامه دعوا در قید حیات نبوده **قرار عدم استماع دعوا** صادر می شود اما هرگاه تجدید نظر خواننده در تاریخ تقدیم دادخواست تجدیدنظر فوت کرده باشد دادرسی تجدیدنظر تا معرفی وارث او متوقف می شود..

توقیف دادرسی در مرحله فرجام خواهی (دیوان) در صورتی امکان دارد که دادگاه حضور اصحاب دعوا را لازم بداند.. اگر توقیف به واسطه فوت انجام شود و در میان وارث صغیری باشد که ولی خاص ندارد دادگاه مکلف است که وجود محجور را برای تعیین قیم به آگاهی دادستان برساند (اگر برای او قیم انتخاب نکرده باشد) در اینصورت رفع توقیف می شود..

زوال دعوا به مفهوم اخص یعنی دیگر حق مراجعه به دادگاه وجود ندارد و بازوال دعوا به مفهوم اخص **قرار سقوط دعوا** صادر میشود مانند اینکه تعهد خواهان ساقط شود یا در دعوای تمکین هرگاه یکی از زوجین فوت شود یا ناشی از انصراف کلی از دعوا باشد..

با صدور قرارهایی مانند رد دعوا یا ابطال دعوا **زوال دعوا به مفهوم اعم** شکل میگیرد زیرا امکان اقامه و طرح مجدد دعوا وجود دارد..

استرداد دادخواست فرجامی و واخواهی و اعاده دادرسی پیش بینی نشده ولی احکام و آثار استرداد دادخواست تجدیدنظر را دارا هستند و قرار ابطال دادخواست صادر میشود و در این مورد باعث **زوال دعوا به معنای اخص** میشود و این رای اصلی قطعی می شود..

استرداد دادخواست اعتراض ثالث مشمول مقررات مربوط به استرداد دادخواست بدوی است در این صورت استرداد آن تنها تا اولین جلسه ی دادرسی ممکن است..

نکته: پس از **پایان دادرسی** تحت هیچ شرایطی حتی رضایت خوانده استرداد دعوا پذیرفته نمی شود و باید مادامی که دادرسی تمام نشده انجام شود..

دادرسی چه وقت تمام شده محسوب است: در دعوای مطالبه اجرت المثل دادگاه پس از رسیدگی لازم و احراز مالکیت خواهان و غاصبانه بودن ید خوانده قرار کارشناسی به منظور تعیین اجرت المثل ملک صادر و نظر کارشناس به دفتر دادگاه میرسد و این امر به طرفین ابلاغ و مهلت اعتراض تمام میشود در این صورت دادرسی تمام شده است اما در همین مقطع دادگاه نمیتواند **ختم دادرسی** را اعلام کند تا وقتی که اقدام به انشاء رای نماید زیرا این امر مستلزم بررسی نظر کارشناسی و اعتراض احتمالی هر یک از اصحاب دعوا و مطابقت نظر کارشناس با اوضاع و احوال محق و معلوم مورد کارشناسی است و اعلام ختم دادرسی مستلزم پذیرش نظر کارشناس و بررسی و بررسی سایر محتوات پرونده و آماده بودن پرونده برای صدور رای قاطع است در این مثال عدم پذیرش رای کارشناس مانع از اتمام دادرسی نیست و دادرسی باید پذیرفت که به پایان رسیده است.. در این مثال دادگاه جلسات رسیدگی را در دادگاه یا خارج آن با دعوت قبلی از اصحاب دعوا تا اندازه ای ادامه میدهد که مالکیت خواهان و غاصبانه بودن تصرفات خوانده یا خلاف ایندو محرز شود در این صورت **مذاکرات خاتمه یافته است** پس از پایان مذاکرات خواهان نمیتواند بدون رضایت خوانده دعوای خود را استرداد کند..

بند ج ماده ۱۰۷: استرداد دعوا پس از ختم مذاکرات اصحاب دعوا در موردی ممکن است که یا خواننده راضی باشد که در اینصورت **قرار رد دعوا** صادر می شود یا خواهان از دعوای خود بکلی صرف نظر کند که در این صورت دادگاه **قرار سقوط دعوا** صادر میکند..

نکته: هرگاه دعوا مسترد شود اگر دعوا دوباره مطرح شود آنچه مربوط به عناصری مانند نظر کارشناس و گواهی گواهان در پرونده قبل بوده دادگاه به آن توجه **نمی کند** ولی آنچه مربوط به **اقرار** بوده یا **احراز امری** بوده (مانند مجعولیت سند) اعتبار آنها از بین نمی رود..

امور اتفاقی (این قسمت بسیار مهم است و حتما در قانون نیز مطالعه شود)

تامین خواسته (۱۰۸-۱۲۹)

تعریف: تامین خواسته به معنای حفظ کردن و در امنیت قرار دادن خواسته است بدین معنا که خواهان میتواند از همان ابتدا با گرفتن قرار تامین خواسته و اجرای آن خواسته دعوا را بازداشت نموده و آن را در امنیت قرار دهد..

تامین خواسته در ماده ۱۰۸: هر یک از بندهای الف تا دال میتواند جدا از سایر بندها دلیل صدور تامین خواسته باشد بدون اینکه خواهان خسارتی را در صندوق به امانت بگذارد..

بند الف م ۱۰۸ شامل سند عادی که سردفتر گواهی امضا آن را تصدیق کرده نمی شود هر چند نسبت به آن هم نمی شود انکار یا تردید کرد..

ماده ۱۰۹ در خصوص تامین دعوای واهی است.. منظور از استثنا در این ماده درخواست مهر و موم ترکه - تصفیه ترکه و... است.. خواهان معسر، دولت، و نهادهایی مانند بنیاد مستضعفان از دادن تامین دعوای واهی معاف نیستند..

ماده ۱۱۰ ربطی به تامین خواهان ندارد بلکه در مقام بیان تامین خواننده است..

در خصوص ماده ۱۱۲ اگر قرار تامین اجرا شده باشد و ظرف ۱۰ روز دادخواست ندهد در اینصورت نیز خوانده مستحق خسارت است چون چیزی برای خواهان اثبات نشده است..

ادامه ماده ۱۱۴: و خواهان پس از رسیدن موعد مطالبه طلب یا تسلیم مال باید حداکثر ظرف ده روز اقامه دعوا نماید زیرا در این مورد همزمان با صدور قرار تامین نمیتوان ظرف ده روز اقامه دعوا کرد چون موعد طلب نرسیده..

در خصوص ماده ۱۲۸ باید گفت که در ورشکستگی فقط **رهن و وثیقه** است که طلبکار را از جمع غرما خارج می کند و مستقلا میتواند طلب خود را کامل از رهن یا وثیقه دریافت کند (حق تقدم دارد) و شامل تامین خواسته و توقیف نمیشود و در مورد این ماده چون مال مورد تامین یا توقیف شده **مورد ادعای متقاضی** است درخواست کننده بر سایر طلبکاران حق تقدم دارد..

نکته: اگر نوع و میزان خواسته ای که درخواست تامین از آن می شود در سند رسمی مستند دعوا مشخص نباشد دادگاه نمی تواند با استناد به بند الف م ۱۰۸ قرار تامین خواسته صادر کند **مثلا** اگر مالکی به استناد سند رسمی مالکیت، دعوای اجرت المثل علیه متصرف ملک اقامه کند و درخواست تامین خواسته از اجرت المثل تعیین شده در دادخواست را نماید چون در سند مستند دعوا تنها مالکیت خواهان قید شده است و استحقاق وی به اجرت المثل و میزان آن موضوع سند نمی باشد دادگاه نمیتواند به بند الف ماده ۱۸۰ قرار تامین خواسته صادر کند..

تأمینی که از خواهان گرفته می شود **باید** به صورت وجه نقد باشد..

هیچ یک از طرفین نمیتوانند نسبت به تصمیم دادگاه درباره گرفتن تامین از **خواهان** و میزان تامین تعیین شده شکایت کنند ولی اگر از **خوانده** اقدام به گرفتن تامین شد **فقط خوانده** پس از ابلاغ می تواند ظرف ده روز نسبت به این اقدام اعتراض کند. صرف صدور تامین قابل اعتراض نیست و باید ابلاغ شود بعد خوانده اعتراض کند..

خوانده در صورتی مستحق خسارت ناشی از تامین خواهان است که خواهان تامین را **اجرا** کرده باشد..

درخواست تامین در طول دادرسی ممکن است به صورت کتبی یا لایحه در جلسه مطرح شود..

اگر پس از صدور رای مرحله بدوی خواهان درخواست تامین خواسته نماید مرجع صالح در صورتی دادخواست تجدید نظر تقدیم نشده باشد **دادگاه بدوی** و در غیر این صورت **دادگاه تجدید نظر** است..

مالی یا غیرمالی بودن دعوا، منقول یا غیرمنقول بودن دعوا یا... ملاک و ضابطه برای صدور قرار تامین **نیست**. مثلاً یک قطعه عکس خانوادگی قابل توقیف است اما خواسته دعوا اگر الزام به انجام امری یا عدم انجام امری چون قابل بازداشت نیست تامین خواسته مجاز نیست ولی دستور موقت می تواند دایر به انجام امری یا عدم انجام امری باشد مثلاً در دعوی الزام به تنظیم سند رسمی انتقال مال غیرمنقول صدور تامین خواسته مجاز نیست ولی در این دعوا برای جلوگیری از نقل و انتقال رسمی مال میتوان به دستور موقت روی آورد..

اگر تامین خواسته ضمن دادخواست راجع به اصل دعوا درخواست شده باشد مدیر دفتر دادگاه مکلف است **فوری** پرونده را به نظر دادگاه برساند **حتی اگر دادخواست ناقص باشد..**

نکته: هرگاه دادگاه پس از بررسی درخواست تامین خواسته و دلایل ابرازی تمامی شرایط را احراز نماید (منجز بودن خواسته یعنی موجد نباشد، معین یا معلوم بودن خواسته) ولی مورد را مشمول هیچیک از بندهای الف ب ج م ۱۰۸ نداند صدور قرار را منوط به سپردن خسارت احتمالی در مدت معین میکند **نه اینکه مستقیماً رد میکنند..**

با بازداشت مال هرگونه نقل و انتقال اعم از قطعی و شرطی و رهنی نسبت به مال توقیف شده باطل و بلااثر است البته ادامه استفاده از مال غیرمنقول با مانع روبرو نیست..

نکته: اگر خوانده در فرجه بیست روزه اقدام به تقدیم درخواست خسارت به دادگاه علیه خواهان نکرده باشد چون وجه سپرده شده به درخواست خواهان از او پس گرفته می شود خوانده برای اجرای رای مذکور مجبور به پیمودن راه عادی اجرای حکم می باشد (یافتن اموال خواهان، بازداشت آنها و..)..



هرگاه نسبت به مال متعلق به بدهکار دستورهای بازداشت پیاپی صادر شده باشد بازداشت‌های مذکور به اندازه مبلغ هریک به ترتیب تاریخی که مال بازداشت می شود نسبت به هم حق تقدم پیدا میکند البته در مواردی که خواسته عین معین بوده و بازداشت شده باشد چون در ازای مبلغی بازداشت نمی شود خواهان نسبت به کل آن حق تقدم دارد..

اجرای قرار تامین نسبت به شخص ثالث نیز اجرا می شود و ثالث نمی تواند آن را انتقال دهد یا به خواننده دهد یا با طلبکار شدن از خواننده به تهاتر استناد کند..

درخواست **تبدیل تامین** تنها **یک بار** از سوی خواهان و **یک بار** از سوی خواننده امکان پذیر است..

درخواست تبدیل تامین از چند شمش طلا به مزرعه ای در همین قیمت قابل پذیرش نیست **چون از لحاظ سهولت فروش باهم فرق دارد** و سخت تر است..

تبدیل مالی که در اجرای تامین خواسته بازداشت شده تا زمانی که عملیات اجرای حکم شروع نشده بر عهده **دادگاه** است و تبدیل مال بازداشت شده پس از اجرا بر عهده **اجرای احکام** است..

ورود شخص ثالث (۱۳۰-۱۳۴)

شخص ثالثی که وارد دعوا میشود در هر حال از اصحاب دعوا شمرده شده وحق اعتراض ثالث را نسبت به رأیی که دراین صادر میشود **از دست می دهد**..

تفاوت ورود ثالث و جلب ثالث از یک سو و معترض ثالث از سوی دیگر در این است که معترض ثالث به رأیی که بین دو یا چند نفر دیگر صادر شده به عنوان شخص ثالث اعتراض میکند و اما **ورود ثالث و جلب ثالث در جریان دادرسی و پیش از پایان و صدور حکم در هر مرحله انجام میشود**..

ورود ثالث **اصلی** ورود ثالث **تبعی**: ورود ثالث در صورتی اصلی (**استقلالی**) است که وارد ثالث در موضوع دعوای اصلی برای خود «**مستقلاً**» حقی قائل باشد **مثلاً** الف علیه ب اقامه دعوا به خواسته ده قطعه فرش میکند وج به عنوان ثالث مدعی

مالکیت همه فرش ها یا چند تا از آنهاست در این صورت نتنها محکومیت خوانده **را می خواهد** بلکه محکومیت خوانده به بی حقی را نیز درخواست میکنند..

ورود ثالث در صورتی **تبعی** است که ثالث خود را در محق شدن یکی از طرفین ذینفع بداند **مثلا** الف به ادعای مالکیت ملکی علیه ب که متصرف ملک است و خواهان او را غاصب معرفی میکند به خواسته خلع ید اقامه دعوا می نماید و ج که حق عبور را از ج انتقال گرفته خود را در محق شدن ب ذینفع می داند پس با ورود به دعوا موضع ب را تقویت میکند تا حق عبور او تبعا در معرض خطر نباشد و تفاوتی نمی کند که نفع به وجود آمده حال باشد یا محتمل باشد و ممکن است مادی یا معنوی باشد..

در ورود ثالث **اصلی** وارد ثالث باید دارای **تمامی شرایط اقامه دعوا** باشد یعنی دادخواست تمام عیار - ذینفع - نفعی که حقوقی و مشروع و بوجود آمده و باقی و شخصی و مستقیم باشد و شکایت از آن تابع قواعد عمومی است و قابل تجدید نظر..

هرگاه دادگاه نخستین قرار رد دعوی ورود ثالث را صادر کند و این قرار در مرحله تجدید نظر پس از اعتراض نقض شود و دعوی اصلی نیز در این مرحله باشد دادگاه تجدیدنظر به هر دو دعوا رسیدگی میکند..

عدم صلاحیت محلی مانع رسیدگی به دعوی ورود ثالث نمی باشد اما اگر دادگاهی که ثالث به آن وارد می شود صلاحیت ذاتی در خصوص ورود ثالث نداشته باشد پرونده را به مرجع صالح می فرستد..

استرداد دادخواست یا دعوا یا ابطال دادخواست، رد دعوا، عدم استماع دعوا و زوال دعوی اصلی **هیچ اثری** بر دعوی ورود ثالث **اصلی و متقابل و جلب ثالث و اضافی ندارد..**

در ورود ثالث **تبعی وجود بیم و خطر کافی** است و نیاز نیست به طور قطع ذینفع باشد (خطر تضییع حق ثالث).. استرداد دادخواست، بطلان دادخواست، عدم استماع دعوا و رد دعوی اصلی باعث بطلان دادخواست، عدم استماع دعوا و رد دعوا نسبت به ثالث **تبعی** نیز می شود و اثر گذار است.. وضعیت وارد ثالث **تبعی** تابع وضعیت طرفی است که برای تقویت

موضع او وارد دعوا شده بنابراین نمی تواند از رایبی که علیه طرف مذبور صادر شده شکایت نماید. در صورتی که طرف مذبور محکوم شود ثالث میتواند به پرداخت حق الوکاله خواهان که برای دفاع از دعوای ثالث است محکوم شود و اگر طرف پیروز شود ثالث می تواند خسارت دادرسی مطالبه کند..

اگر ثالث **اصلی حاکم** شود یعنی حق مورد ادعای خواهان اصلی متعلق به او اعلام شود باید خسارت دادرسی او را **خوانده** دعوای اصلی جبران کند ولی اگر ثالث اصلی **محکوم** شود او نیز **می تواند** به جبران خسارت دادرسی طرف مقابل محکوم شود..

جلب شخص ثالث (۱۳۵-۱۴۰)

۱. **جلب ثالث برای محکومیت ثالث:** مثلا: شخص به اشتباه بدهی خود را به غیر بستانکار پرداخت نموده و طلبکار اصلی علیه شخص اقامه دعوا میکند و شخص یعنی خوانده، غیر بستانکار را به عنوان ثالث به دعوا جلب میکند..

۲. **جلب ثالث برای محکومیت ثالث و خوانده:** مثلا شخصی به ادعای مالکیت نسبت به مالی علیه متصرف آن به خواسته محکومیت او به تحویل مال اقامه دعوا میکند و چون خوانده ادعا میکند که آن را از ثالثی خریداری کرده خواهان ثالث را جلب میکند..

۳. **جلب ثالث برای تقویت موضع جالب..**

نکته: شخصی که به عنوان ثالث جلب میشود باید نسبت به دادرسی در جریانی که در آن جلب می شود ثالث شمرده شود اگرچه پس از جلب از اصحاب همان دعوا شمرده شود مثلا اگر شخص یا اشخاصی به عنوان مالک یا مالکین ملکی خوانده دعوا قرار گیرند و یکی از طرفین دعوا تشخیص دهد که ملک مالک یا مالکین دیگری نیز دارد می تواند آنها را به عنوان ثالث جلب کند..

جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر نیز امکان دارد حتی اگر سبب جلب در مرحله نخستین نیز به وجود آمده باشد اگرچه این ترتیب عملاً میتواند مجلوب ثالث را از امتیاز دو درجه ای بودن محروم کند **اما در حقوق ایران رویه بر این است که از امتیاز دو درجه ای بودن محروم نمی شود..**

نکته: اگر در مرحله تجدیدنظر قرار رد دعوی جلب ثالث یا قرار رد دادخواست جلب ثالث که دادگاه بدوی صادر کرده نقض شود به دعوی جلب ثالث و دعوی اصلی در همان دادگاه تجدیدنظر رسیدگی می شود..

دعوی متقابل (۱۴۱-۱۴۳) مهم

شرایط دعوی متقابل: از سوی خواننده دعوا باشد - دعوی طرح شده از سوی خواننده با دعوی اصلی ناشی از یک منشا باشد یا ارتباط کامل داشته باشد - به موجب دادخواست اقامه شود - تا پایان اولین جلسه دادرسی تقدیم شود..

دو دعوا که ارتباط کامل دارد ولی ناشی از یک منشا نیستند: مثلاً الف علیه ب به خواسته خلع ید از ملکی اقامه دعوا می نماید اما ب دعوی الزام به تنظیم سند رسمی همان ملک بنام خود را درخواست می نماید این دو دعوا ارتباط کامل دارد ولی هم منشا نیست و منشا اولی غصب و منشا دومی بیع است.. **یا مثلاً** خریدار اتوموبیلی به استناد قرارداد بیع عادی دعوی الزام به تنظیم سند رسمی اقامه می کند خواننده نیز دعوی استرداد اتوموبیل را اقامه می کند این دو دعوا با هم ارتباط کامل دارند یعنی اتخاذ تصمیم در اولی تکلیف دومی را مشخص می کند و بر عکس. نتیجتاً هر دو مثال با جمع سایر شرایط دعوی متقابل است..

سوال مهم: اگر دعوایی به خواسته یکصد میلیون تومان اقامه شود و خواننده نیز ادعا داشته باشد که مبلغی از خواهان طلبکار است، برای اینکه دادگاه طلب خواننده را نیز در حکم لحاظ کند آیا خواننده باید **دعوی متقابل** دهد یا **درخواست تهاجر** کند؟ یا مثلاً موجر اقامه دعوی اجور معوقه کند و مستاجر (خواننده) متقابلاً درخواست هزینه هایی را که در ملک مورد اجاره کرده را مطالبه کند:

جواب: اگر اصل و میزان طلب ادعایی خواننده از خواهان بر اساس اسناد غیر قابل انکار باشد (مثلاً بر اساس اجراییه دادگاه یا اجراییه ثبت یا سند رسمی باشد) و طلب او مسلم باشد یا اگر بر اساس سند عادی است مورد قبول خواهان دعوا باشد تنها در اینصورت صرف اظهار تهاجر توسط خواننده در مقام دفاع کافی بوده و دادگاه ملزم به لحاظ آن در حکم صادره حتی اگر سبب یکی نباشد است.. اما چنانچه اصل دین یا میزان آن و حتی سایر شرایط حصول تهاجر قهری مستند به اسناد قابل انکار (سند عادی) بوده و مورد قبول خواهان نیز نباشد درخواست تهاجر پذیرفته نیست زیرا احراز طلب خواننده مستلزم رسیدگی قضایی و نیاز به دادخواست است که اگر سایر شرایط دعوای متقابل موجود باشد خواننده میتواند دادخواست متقابل دهد هر چند نتیجتاً تهاجر قهری صورت می گیرد..

اگر دعوای متقابل در دادگاه اقامه شود و شرایط دعوای متقابل را داشته باشد دادگاه در صورت نداشتن صلاحیت ذاتی آن را به دادگاه صالح یا حسب مورد برای رفع اختلاف به دبوان عالی کشور می فرستد ولی در صورتی که صلاحیت محلی نداشته باشد ولی صلاحیت ذاتی داشته باشد در همان دادگاه توأماً رسیدگی میکند و اگر دعوای متقابل ارتباط کامل و وحدت منشا با دعوای اصلی را نداشته باشد چنانچه از صلاحیت ذاتی یا محلی خارج نباشد دادگاه آن را مستقل و جداگانه رسیدگی میکند و در صورت عدم صلاحیت ذاتی و محلی (در این مورد یعنی نبود ارتباط کامل و وحدت منشا) قرار عدم صلاحیت صادر و به دادگاه صالح میفرستد..

نکته (مهم): اگر دادخواست دعوای متقابل خارج از مهلت قانونی (تا پایان اولین جلسه دادرسی) اقامه شود دادگاه می بایست در صورتی که صالح باشد جداگانه رسیدگی کند مگر اینکه شرایط ماده ۱۰۳ فراهم باشد (اگر دعوای دیگری که ارتباط کامل با دعوای طرح شده دارند در همان دادگاه باشند دادگاه به تمامی آنها یکجا رسیدگی میکند) که در اینصورت با صدور قرار رسیدگی توأم به هر دو رسیدگی میکند..

نکته: با توقیف دعوای اصلی یا متقابل (جهت توقیف دادرسی برای هریک از اصحاب دعوا پیش بیاید) بدیها هر دو دعوا توقیف میشود ولی با زوال یکی از دعوای (ابطال دادخواست، استرداد دعوا، یا ..) دعوای دیگر به قوت خود باقی است چه اصلی چه متقابل (برخلاف فرجام تبعی)..

دعوی اضافی

دعوی اضافی از موارد دعاوی طاری و یک دعوی تمام عیار است و باید از سوی **خواهان با دادخواست** اقامه شود بر خلاف دعوی متقابل که از سوی **خوانده** است.. این دعوا باید با دعوی اصلی ناشی از یک منشا یا ارتباط کامل داشته باشد **مانند** آنکه موجر پس از اقامه دعوی تخلیه علیه مستاجر مجددا دعوی مطالبه اجور معوقه ملک را اقامه کند و دعوی اضافی در هر حال در دادگاهی که به دعوی اصلی رسیدگی میکند **اقامه** (ممکن است رسیدگی نشود) میشود و باید **تا پایان اولین جلسه دادرسی** اقامه شود..

نکاتی در خصوص اقامه دعاوی طاری و وقت آنها:

اخذ تامین از اتباع بیگانه (۱۴۴-۱۴۸)

تامین اتباع بیگانه در صورتی میتواند درخواست و تعیین گردد که این شرایط موجود باشد: **۱. خوانده تبعه ایران باشد. ۲. خواهان باید تبعه دولت خارجی باشد. ۳. تبعه دولت خارجی باید خواهان اصلی باشد و یا به عنوان شخص ثالث وارد دعوا شود. ۴. تبعه دولت خارجی در صورتی مکلف به دادن تامین است که طرف مقابل در مهلت مقرر درخواست تامین کند. ۵. تبعه خارجی در صورتی میتواند مکلف به دادن تامین شود که از دادن تامین معاف نشده باشد (م ۱۴۵)**

ماده ۱۴۴ شامل خواهان دعوی متقابل **نمی شود** ولی شامل خواهان دعوی اضافی **می شود**.. شامل تجدیدنظر خواه **می شود** هرچند در مرحله بدوی خوانده بوده..

در بند ۲ م ۱۴۵ منظور مستند به این اسناد باشد نه خود دعوا به عنوان مثال استرداد چک باشد..

تامین دلیل (۱۴۹-۱۵۵)

درخواست تامین دلایل و امارات در صلاحیت دادگاهی است که دلایل و امارات مورد درخواست در حوزه ی آن قرار دارد **مگر در نقاطی که شورای حل اختلاف تشکیل شده باشد که در این صورت باید به شورای مذکور داده شود..**

درخواست تامین دلیل که قبل از اقامه دعوا به دادگاه داده میشود باید در برگ چایی مخصوص (برگ دادخواست) داده شود همچنین درخواست تامین دلیل که پس از اقامه دعوا به عمل می آید چون باید به دادگاهی داده شود که دلایل و امارات در آنجا قرار دارد باید بر روی برگ چایی مخصوص (برگ دادخواست) باشد در غیر اینصورت همان برگ معمولی کافی است..

اظهارنامه (۱۵۶-۱۵۷)

مطالب مندرج در اظهارنامه چه به عنوان اظهار و چه به عنوان پاسخ باشد چنانچه متضمن امری به ضرر اظهارکننده و بنفع مخاطب باشد با رعایت سایر شرایط **اقرار** و در صورتی که متضمن امری به نفع اظهارکننده باشد **ادعا** محسوب می شود..

دعای تصرف: تصرف عدوانی , مزاحمت , ممانعت از حق (۱۵۸-۱۷۷)

دعوا در صورتی تصرف شمرده می شود که موضوع حق منشأ دعوا، تصرفات قبلی خواهان یعنی در اختیار داشتن عملی مال یا حق مورد نظر باشد.. بنابر این در دعای تصرف ادعای خواهان مبتنی بر استفاده ی عملی و یا در اختیار داشتن شی یا حق مورد نظر است..

متصرف قبلی مال غیرمنقول که ملک عدوانا از دست وی خارج شده اجازه دارد که **بدون نیاز به رایبه دلایل مالکیت** به صرف **اثبات تصرف قبلی** خود تحت شرایطی از دادگاه حکم به رفع تصرف متصرف فعلی را بگیرد حتی اگر متصرف فعلی مدعی مالکیت باشد و دلایلی را نیز رایبه دهد..

در دعوای تصرف عدوانی، مدعی در اثبات ذیحقی خود **تنها به تصرفات سابق خویش** استناد مینماید و به حق مالکیت خود نسبت به ملک که ممکن است داشته باشد یا نداشته باشد تمسک **نمی جوید** از سوی دیگر مدعی ادعا میکند که تصرفات خواننده **عدوانی** است بی آنکه به مالک بودن یا نبودن خواننده اشاره کند پس دادگاه دنبال دلیل مالکیت نیست و فقط: ۱. آیا خواهان **قبلا متصرف بوده؟** و ۲. **خواننده ملک را از تصرف وی خارج کرده؟** و ۳. این تصرف **عدوانی** بوده؟ اگر یکی از این سه مورد برای دادگاه محرز نشود خواهان محکوم به بی حقی میشود.. شکست در این دعوا مانع اقامه دعوای مالکیت نیست..

سه تعریف مهم:

در دعوای تصرف سبق تصرف خواهان و عدوانی بودن تصرف خواننده مدنظر است **اما در دعوای خلع ید** دادگاه در صورتی حکم علیه خواننده صادر میکند که خواهان با ارایه ادله مناسب مالکیت خود را و نیز **غاصبانه بودن ید خواننده** را اثبات نماید (از اول غاصب بوده و اجازه هم نداشته) **در دعوای تخلیه ید** خواننده میپذیرد که مالک نیست و خواهان مالک است و خواهان نیز میپذیرد که ید خواننده قانونی است و غاصبانه نمی باشد ام خواهان ادعا میکند که ادامه ید خواننده بر ملک برخلاف قرارداد و یا قانون بوده و باید تخلیه گردد (از اول غاصب نبوده مثلا مستاجر بوده بعد تخلیه نکرده و غاصب شناخته شده)..

رسیدگی به دعوای تصرف مستلزم **پرداخت هزینه دادرسی دعوای غیر مالی** است..

دعوای تصرف قابل تجدیدنظر است ولی **قابل فرجام نیست** زیرا خواسته در فرجام **وجه نقد** است..

چند نکته بسیار مهم در دعوای تصرف که بر خلاف معمول است:

در صورتی که رای صادر از دادگاه مبتنی بر رفع تصرف عدوانی یا مزاحمت یا ممانعت از حق باشد **بلافاصله** این رای اجرا خواهد شد و درخواست تجدیدنظر مانع اجرا نمی باشد بر خلاف معمول..

دستور موقت در دعاوی تصرف نیاز به دادن تامین از سوی متقاضی دستور موقت **نیست** و این دستور موقت **نیازی به تایید رییس حوزه قضایی ندارد**.. دستور موقت صادره با صدور رای به رد دعوا (شکست خواهان) در مرحله بدوی، **مرتفع میشود**..

سازش (۱۷۸-۱۹۳)

اگر سازش واقع نشود تعهدات و گذشتیهایی که طرفین به عمل آورده اند چقدر صورت مجلس نوشته شده چه نشده باشد لازم الرعایا نمی باشد..

نکته: هرگاه نسبت به رای که در دعوایی صادر شده درخواست فرجام شده باشد و پرونده در دیوان عالی کشور مطرح باشد و طرفین پس از آن بخواهند سازش کنند **نمی توانند** از دیوان تقاضای صورت مجلس کردن سازش واقع شده را بنمایند در این صورت به **تقاضای طرفین** دیوان پرونده را برای تنظیم صورت مجلس سازش به **دادگاه صادر کننده رای فرجام خواسته** میفرستد..

درخواست صلح اقرار محسوب نمیشود..

هرگاه اظهارات یکی از طرفین در جریان مذاکرات اصلاحی دلالت بر **اقرار** نماید اقرار مذکور لازم الرعایا است مثلا درخواست تملیک مالی مانند اینکه بگوید آن را به من بفروش یا ببخش که این اقرار به نفی مالکیت گوینده است حتی اگر به سازش نامه منتهی نشود ولی اگر در مذاکرات سازشی امری را برعهده بگیرد یا از حق خود گذشت کند در صورت عدم وقوع سازش به آن عمل نمیشود..

دعوایی که به طریق سازش خاتمه یافته **حکم به خسارت آن داده نمیشود** مگر اینکه ضمن سازش نسبت به خسارت تصمیمی گرفته شده باشد..

رسیدگی به دلایل (۱۹۴-۲۹۴)

این صد ماده در قانون مطالعه شود لیکن به ذکر برخی نکات مهم مواد بسنده میشود :

ماده ۱۹۵ منظور اعمال حقوقی است و ماده ۱۹۶ منظور وقایع حقوقی است..

در خصوص ماده ۲۰۵ درخواست اقرار قابل توکیل است ولی خود اقرار قابل توکیل نیست ولی باز در اموری که قاطع دعوا نباشد وکیل میتواند از جانب متکل خود اقرار کند.. اگر اقرار دلیل مستقیم حکم باشد این اقرار قاطع دعواست به عبارت دیگر هر اقراری که به طور مستقیم بر خواسته صورت گیرد و قطع کننده دعوا به صورت کلی یا جزئی باشد و به دعوا در آن قسمت خاتمه بدهد اقرار قاطع دعوا محسوب می شود.. اگر اقرار به اسباب حکم صورت گیرد نه خود حکم اقرار غیر قاطع است مثلا: اگر خواننده در پاسخ به اعای خواهان اقرار به اصالت سند کند و امضای ذیل آن را تصدیق نماید و این سند مستند حکم قرار گیرد و بر اساس آن حکم علیه خواننده صادر شود این اقرار قاطع دعوا نیست زیرا دلیل مستقیم حکم سند است نه اقرار همچنین است اقرار به عدالت شهود طرف مقابل..

در خصوص ماده ۲۱۴ باید اصل پرونده ارسال شود و در ماده ۲۱۵ رونوشت پرونده..

تردید و انکار: مثال برای روشن شدن ماده ۲۱۶: اگر خواهان دعوایی را علیه خواننده اقامه کند و مدعی شود که خواننده با صدور چک بانکی که ذیل آن را نیز امضا نموده است به وی فلان مبلغ مدیون است ولی خواننده امضای خود را در ذیل چک انکار نماید و از مدیون بودن خویش اظهار بی اطلاعی کند اعتراض وی به اصالت سند در قالب انکار است ولی تردید زمانی است که سند منتسب به شخص دیگری غیر از طرف دعوا باشد مثلا در همین سند ورثه نسبت به امضای پشت چک (سند) که منتسب به مورث خود است اظهار بی اطلاعی کنند (بگویند نمیدانیم که امضای پدرم هست یا نه).. اظهار انکار و تردید ادعا محسوب نمیشود بنابراین بار اثبات اصالت سند بر عهده ابراز کننده سند است.. انکار و تردید فقط در خصوص اسناد عادی طرح میشود و در خصوص سند رسمی این امکان وجود ندارد و فقط میتوان اعای جعل کرد.. در مورد سند عادی نیز میتوان اعای جعل کرد..

در خصوص ماده ۲۲۰ اگر طرف در همان جلسه اصل سند مورد جعل را ارایه داد و دادگاه آنرا موثر در دعوا بداند و بتواند در همان جلسه به اصالت سند رسیدگی کند نیازی به تجدید جلسه نیست اما اگر دادگاه نتواند در آن جلسه به اصالت آن رسیدگی کند یا خواهان بخواهد از مهلت ده روزه استفاده کند تجدید جلسه میشود..

در خصوص ماده ۲۲۳: اساس تطبیق یعنی سندی در دعوا ارایه شود و نسبت به آن از سوی یکی از طرفین تعرض (انکار تردید جعل) شود و دادگاه خط یا امضای آن را با یک سند دیگر تطبیق دهد که ببیند با این سند مطابقت دارد یا خیر .. سند عادی را که قبلا در **دعوایی مورد استناد قرار نگرفته** در صورتی میتوان اساس تطبیق قرار داد که منتسب الیه (کسی که سند مورد تطبیق را ارایه داده) یا قبلا به طریقی به صحت خط یا .. ان سند عادی اعتراف نموده باشد یا با اساس تطبیق قرار گرفتن آن صریحا یا تلویحا موافقت نماید.. سند عادی باید در دعوا قبلا مورد استناد قرار گرفته باشد و به صحت آن ایراد گرفته باشد تا نتوان اساس تطبیق قرار داد و اگر تعرضی به آن نشده باشد میتوان اساس تطبیق قرار داد.. خط مهر امضا و اثر انگشت سندی عادی که به آن تعرض شده را درست است که نمیتوان اساس تطبیق قرار داد ولی **مفاد** آن سند را میتوان اساس قرار داد.. سند رسمی حتی اگر قبلا مستند دعوا بوده یا نبوده اساس تطبیق قرار میگیرد مگر اینکه قبلا مستند دعوا بوده ولی نسبت به آن ادعای جعل شده باشد و **مجعول شناخته شود** ..

در خصوص ماده ۲۲۷: در صورتی که دادگاه جعل تشخیص دهد در اصل دعوا آن را تاثیر میدهد و در صورت وجود سایر عناصر تشکیل دهنده جرم، فاعل جرم را نیز به مجازات محکوم می کند..

انواع سوگند :

۱. **سوگند بتی:** سوگند قضایی به معنای اخص کلمه است که مصداق آن ماده ۲۷۲ است. ۲. **سوگند استظهاری:** سوگندی که خواهان به هنگام اقامه دعوا به طرفیت متوفی برای نشان دادن بقای حق خویش بر عهده متوفی یاد میکند و مصداق آن ماده ۲۷۸ و ۲۷۹ دادرسی مدنی است.. ۳. **سوگند تکمیلی:** که از اسم آن مشخص است. مصداق آن پاراگراف دوم بند ب ماده ۲۳۰ است..

هرگاه **مبنای رای دادگاه گواهی گواه** باشد و دلیل دیگری نباشد و گواه از حضور در دادگاه **معذور** باشد دادگاهی که به دعوا رسیدگی میکند **باید** از فرستادن دادرسی یا دادن نیابت به دادگاه دیگر **خودداری نماید** و به **گواهی بر شاهد بر گواه اصلی** روی آورد..

در خصوص ماده ۲۵۹ اگر خواهان و خوانده هر دو با هم تقاضای کارشناسی کنند هزینه کارشناسی با **خواهان** است (با توجه به نظر مشورتی ۱۳۸۰)..

صدور و انشای رای (۲۵۹-۲۹۹)

حکم اعلامی: حکمی که وضعیت جدیدی را بوجود نمیآورد بلکه وضعیتی که در گذشته وجود داشته به موجب آن احراز اعلام و آثار قانونی را بر آن مترتب میکند.. مثلاً علی به احمد بدهکار است و احمد شکایت میکند و دادگاه بدهکاری علی را که از قبل وجود داشته اعلام میکند و وضعیت جدیدی را بوجود نمی آورد.. یا حکم حجر و طلاق.. دادگاه فقط به زوجه اذن در طلاق میدهد و زوجه مخیر است که طلاق بدهد یا ندهد و از قبل میتواندست ولی نیز به اذن دادگاه داشت.. حجر نیز ممکن است قبل از صدور حکم قطعی وجود داشته باشد و از تاریخ حجر حساب می شود..

حکم تاسیسی: احکامی هستند که با صدور آنها وضعیت حقوقی جدیدی بوجود می آید مانند صدور حکم ورشکستگی تاجر که دادگاه میگوید تاجر از لحظه صدور حکم ورشکسته است..

ابلاغ رای (۳۰۰-۳۰۲)

رای دادگاه اگرچه **از اسناد رسمی** است ولی **نمیتواند** بطلان رای به عنوان خواسته دعوا در دادگاه دیگری قرار گیرد..

حکم حضوری حکم غیابی (۳۰۳-۳۰۴)

الف: معیار و ضابطه حکم غیابی در مرحله بدوی:

۱. فقط احکام دادگاهها غیابی محسوب میشود و قرار در هیچ صورت غیابی نیست ۲. اصل بر حضوری بودن احکام دادگاههاست و غیابی بودن حکم استثناست. ۳. احکام دادگاهها در امور ترافعی از حیث حضوری یا غیابی بودن بررسی میشود نه در امور حسبی. ۴. حکم دادگاه فقط در رابطه با خواننده ممکن است غیابی باشد و در ارتباط با خواهان همیشه حضوری است. ۵. در صورتی که حکم دادگاه کلاً به نفع خواننده صادر شود چون حق طرح شکایت نسبت به آن ندارد بررسی حضوری یا غیابی بودن آن منتفی است. ۶. چنانچه خواننده حتی یک بار دفاع کتبی نموده باشد حکم حضوری است. ۷. حکم دادگاه در صورتی که دادخواست به خواننده ابلاغ واقعی شده باشد در هر حال حضوری است. ۸. یک حکم واحد میتواند نسبت به بعضی حضوری و نسبت به بعضی غیابی محسوب شود.

ب: معیار و ضابطه ی حکم غیابی در مرحله تجدید نظر:

معیار حکم غیابی در این حالت طوری است که خواننده در مرحله نخستین حضور نداشته باشد ولی رای به نفعش بوده و خواهان تجدیدنظرخواهی کرده و در مرحله تجدیدنظر نیز خواننده حضور نداشته باشد..

واخواهی (۳۰۵-۳۰۸):

طرق عادی شکایت از آراء : واخواهی و تجدیدنظر

طرق فوق العاده شکایت : فرجام - اعاده دادرسی - اعتراض ثالث

چنانچه حکم دادگاه فی الواقع حضوری باشد اما دادگاه آنرا غیابی توصیف کند یا بالعکس اثری بر حق واخواهی ندارد و نتیجتاً هرچه به واقع حق بود باید اجرا شود..

چنانچه دادگاه در پایین رای خود آن را حضوری اعلام کند محکوم علیه می تواند با توجه به ادعای غیابی بودن دادخواست واخواهی دهد در این صورت دادگاه به آن رسیدگی کرده و اگر آن را بپذیرد به آن رسیدگی میکند و اگر دادگاه نپذیرد و بر موضع خود اصرار بورزد قرار عدم استماع دعوا صادر میکند و این قرار با توجه به اصل دعوا قابل

تجدید نظر است (اگر اصل دعوا قابل تجدید نظر باشد) و اگر دادگاه تجدیدنظر قرار را لغو کرد پرونده برای رسیدگی وخواهی به دادگاه اعاده می شود و اگر قرار را تایید کرد حضوری بودن رای تایید میشود..

چنانچه دادگاه حکم را حضوری اعلام کند ولی محکوم علیه به ادعای غیابی بودن در مهلت مقرر دادخواست وخواهی تقدیم کند در فرضی که حکم قطعی باشد و باید اجرا شود دادگاه **نمیتواند** پیش از روشن شدن تکلیف وخواهی دستور اجرای آن را به درخواست محکوم له صادر کند..

آرای غیابی شورای حل اختلاف به مانند آرای دادگاه نخستین است..

چنانچه محکوم علیه غایب پس از پایان مهلت وخواهی نسبت به حکم , و عنوان دادخواست خود را به جای تجدیدنظرخواهی وخواهی تعیین نماید بی آنکه تاخیر وخواهی او مبتنی بر عذر موجهی باشد یا مبتنی بر عذر موجهی بوده ولی رد شده و قطعی شده باشد در این صورت دادخواست مذکور **تجدیدنظر خواهی محسوب شده** و قابل رسیدگی در مرحله تجدید نظر برابر مقررات مربوط به آن مرحله میباشد(پس از رفع نقص به دادگاه تجدیدنظر فرستاده میشود)..

اگر به جای وخواهی در خواست تجدیدنظر داد **به طور ضمنی نشانه اعراض از حق وخواهی** است مگر ثابت نماید از حق وخواهی بی اطلاع بوده است..

افزون بر وارث در صورت فوت اصحاب دعوی اصلی, سایر قائم مقامان نیز (مانند منتقل الیه) میتوانند در دعوی وخواهی به جای وخواه یا وخوانده قرار گیرند..

ورود ثالث در مرحله وخواهی **نیز امکانپذیر است**..

چنانچه دادخواست وخواهی به مرجعی غیر از دادگاه صادر کننده حکم غیابی **در مهلت مقرر** تسلیم شود اگر پس از فرستادن احتمالی دادخواست به دادگاه صادر کننده ی حکم غیابی دادخواست غیابی بدیهاً در خارج از مهلت به این دادگاه برسد در صورت ثبت دادخواست وخواهی در مهلت مقرر در دادگاه غیر صالح این دادگاه راهی جز صدور قرار عدم صلاحیت و فرستادن پرونده به دادگاه صالح صادر کننده حکم غیابی ندارد و **طبق اصول کلی** (تقدیم دادخواست

ناقص که در مهلت مقرر رفع نقص شود و همچنین تقدیم دادخواست به دادگاه غیر صالح آثار خود را از زمان تقدیم دارد) دادگاه صالح باید به آن رسیدگی کند..

دعای قابل تجزیه و غیر قابل تجزیه:

مثال برای دعوی قابل تجزیه که اکثریت دعوی به همین گونه است: مثلا حکم غیابی رفع تصرف عدوانی یا خلع ید نسبت به ملکی علیه دو نفر صادر میشود و تنها یکی از آنها واخواهی میکند و حکم غیابی نقض شود در اینصورت حکم رفع تصرف یا خلع ید علیه کسی که واخواهی ننموده باقی است و این شخص نمیتواند از حکمی که به نفع واخواه صادر شده استفاده نماید چون دعوا قابل تجزیه است..

مثال برای غیر قابل تجزیه: یعنی هم برای واخواه هم برای غیر واخواه باید اجرا شود: مثلا خواهان دعوایی مطرح میکند بر مالکین ملک همسایه خود (خواندگان) مبنی بر اینکه حق مجرا از ملک شما را دارم. هرگاه حکم غیابی علیه مالکین ملک مبنی بر وجود حق مجرا یا حق عبور به نفع ملک مجاور (خواهان) صادر شود و تنها یکی از محکوم علیهم (مالکین) واخواهی کند و حکم مبنی بر وجود حق مجرا نقض شود چون این حکم قابل تجزیه و تفکیک نیست نسبت به محکوم علیه غایب دیگر نیز تسری می یابد.. حال این در خصوص واخواهان بود..

در خصوص واخواندگان:

سوال: در صورتی که حکم قابل تجزیه نباشد آیا میتوان گفت که حکم نتنها علیه محکوم علیهی که واخواهی ننموده و مشمول حکم غیابی بوده تسری خواهد داشت بلکه در صورت تعدد محکوم لهم (واخواندگان) نسبت به محکوم لهم نیز که واخوانده قرار نگرفته نیز تسری خواهد داشت؟

جواب: اگر دعوا قابل تجزیه باشد که مشکلی ندارد یعنی می توان به جای دو واخوانده دعوا یکی را واخوانده قرار داد.. ولی اگر دعوا غیر قابل تجزیه باشد باید تمام محکوم لهم واخوانده قرار گیرند در غیر اینصورت قرار عدم استماع دعوا صادر میشود.. مثلا حکم غیابی علیه حسن و علی مالک ملکی به نفع رضا و جواد مالک ملک مجاور مبنی بر وجود حق مجرا در

ملک محکوم لهما (کسانی که حکم به نفع آنها صادر شده یعنی رضا و جواد) صادر میشود و تنها حسن علیه رضا و خواهی میکند و حکم غیابی نقض میشود این حکم هرچن نسبت به علی که و خواهی نموده تسری خواهد داشت ولی نسبت به جواد که و خواننده قرار نگرفته باید گفت اجرای این حکم غیرقابل تجزیه که نقض شده با منطق و اصول حقوقی سازگار نیست و باید قرار عدم استماع دعوا به دلیل و خواننده قرار نگرفتن جواد صادر شود..

موقعیت اصحاب دعوا در مرحله و خواهی همان است که در مرحله نخستین بوده یعنی و خواه همان خواننده است و و خواننده همان خواهان است به واقع..

نکته: ابلاغ دادخواست و خواهی به و خواننده در صورتی لازم است که اعتراضات و خواه به گونه ای باشد که در صورت عدم دفاع و خواننده حکم در معرض فسخ باشد و الا در صورتی که اعترافات و اخانده موثر نباشد دادگاه میتواند بی آنکه دادخواست ابلاغ شود با ناوارد اعلام نمودن آن حکم اولیه را تایید کند..

به صرف و خواهی حکم اولیه فسخ نمیشود و دادگاه باید بمانند نخستین رسیدگی کند و بعد رای غیابی را فسخ یا تایید کند یعنی فرض کند که حکم غیابی اصلا صادر نشده است..

مهم: قانونگذار از **بین دعاوی طاری فقط دعاوی ورود ثالث و جلب ثالث** را در مرحله و خواهی می پذیرد و دعاوی متقابل را با توجه به نفس آن نمی پذیرد..

و خواننده (خواهان مرحله نخستین) تمام حقوقی که و خواه داراست را دارا میباشد..

در مرحله و خواهی وضعیت و خواه نسبت به حکم غیابی **نباید تشدید شود**..

اگر دادگاه **وارد رسیدگی و خواهی شود** ولی اعتراض معترض را وارد تشخیص ندهد نباید به اصدار قرار عدم ورود دعوا اکتفا کند بلکه باید حکم نخستین را نیز با دادن حکمی تایید نماید ولی **اگر وارد رسیدگی نشده باشد** میتواند قرار رد دادخواستی صادر نماید..

تصحیح رای (در قانون مطالعه شود)..

دادرسی فوری (دستور موقت ۳۱۰-۳۲۵):

دستور موقت در مورد انجام یا عدم انجام کاری اعمال میشود..

اصل و قاعده عام بر این است که درخواست دستور موقت در صلاحیت دادگاهی است که به اصل دعوا رسیدگی می کند یا صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد و **استثنا** این است که هرگاه **موضوع درخواست دستور موقت** که در پی دادرسی فوری در صورت وارد بودن درخواست صادر میشود در مقر دادگاهی غیر از دادگاه های مذکور در بالا باشد درخواست به آن دادگاهی که موضوع دستور موقت در آن قرار دارد داده می شود (مثلا ملکی در شیراز است و صاحب آن اهل تهران است و آن را با مبیعه نامه عادی انتقال میدهد و انتقال گیرنده دعوای الزام به تنظیم سند رسمی اقامه میکند در این صورت **اصل دعوا در تهران** یعنی محل اقامت خوانده و **دستور موقت در شیراز** درخواست میشود یعنی محل موضوع دستور موقت)..

اصل دعوا باید **مطرح** باشد یا **قابل طرح** باشد و موضوع خواسته دستور موقت نیز باید **متفاوت** از خواسته دعوا باشد و دستور موقت نیز اقدامی **موقتی** است و نباید همیشگی باشد مثلا الزام به تنظیم سند رسمی یا انجام تعمیرات اساسی یا رد مال به خواهان نمیتواند موضوع دستور موقت باشد اما دستور موقت میتواند حاوی منع خوانده از انتقال -تخریب بنا- بازداشت اموال بدهکار معادل طلب و... باشد.. در دستور موقت باید **فوریت** احراز شود و صدور دستور موقت مستلزم گرفتن تامین است.. در مورد **تصرف عدوانی** صدور دستور موقت نیازی به گرفتن تامین ندارد.. دستور موقت با صدور رای در مرحله نخستین حتی اگر این دستور موقت به ضرر خواهان (متقاضی دستور موقت) باشد **مرتفع نمیشود** مگر اینکه در مرحله تجدیدنظر رفع شود.. در خصوص **تصرف عدوانی** با صدور حکم دادگاه مبنی بر رد دعوا دستور موقت نیز مرتفع میشود..

اگر باتوجه به وضعیت امور در زمان درخواست دستور موقت فوریت وجود نداشته باشد ولی در زمان رسیدگی به درخواست فوریت وجود داشته باشد دادگاه باید قرار دستور موقت صادر نماید عکس این قضیه نیز صادق است..

درمورد درخواست به طور کلی قرار عدم صلاحیت صادر نمیشود بلکه **قرار رد درخواست** صادر میشود و قرار عدم صلاحیت از سوی دادگاه در خصوص اص دعواست نه درخواستی که به تبع آن میشود پس اگر دادگاه در مورد درخثپواست دستور موقت خودرا صالح نداند **قرار رد درخواست** صادر میکند..

اگر شرایط عمومی درخواست دهنده موجود نباشد(ذینفع نبودن-نداشتن اهلیت قانونی-محرز نبودن سمت) دادگاه **قرار رد** صادر میکند وگرنه وارد رسیدگی به درخواست شده و موضوع فوریت را بررسی میکند..

صدور دستور موقت مستلزم دادن تامین ازسوی درخواست دهنده است **حتی اشخاصی که از پرداخت هزینه دادرسی معاف هستند** باید این تامین را بپردازند..

قرار دستور موقت قابل اعاده دادرسی **نیست** چون اصولا قرارها قابل اعاده دادرسی نیستند و اعاده دادرسی مخصوص احکام است ولی این قرار قابل اعتراض شخص ثالث **است**..

رییس حوزه قضایی چون **مرجعیت قضایی ندارد** نمیتواند به علت **نبودن شرایط عمومی** دعوا دستور موقت را تایید نکند ولی میتواند در صورتی که تشخیص دهد در موضوع مربوط دستور موقت لازم نیس آن را لغو کند..

اجرای **هیچ** قراری نیاز به دستور اجراییه ندارد..

تجدیدنظر ۳۲۶-۳۲۹ حذف (۳۳۰-۳۶۵)

چنانچه خواهان پس از تقدیم دادخواست در هریک از مقاطع دادرسی نخستین خواسته خود را کم کند به طوری که مثلا از ۴میلیون به ۲ میلیون ریال تقلیل دهد دیگر قابل تجدیدنظر نیست برعکس نیز وجود دارد واین بار قابل تجدید نظر است..

در صورتی که دادخواست تجدیدنظر خارج از مهلت داده شود یا در مهلت قانونی رفع نقص نشود به موجب **قرار دادگاه صادرکننده حکم رای بدوی** رد میشود و این قرار ظرف ۲۰ روز قابل اعتراض **در مرجع تجدیدنظر** قابل اعتراض است..

دعوی تخلیه و اجرت المثل دو دعوی جداگانه هستند و اگر دادگاه با رعایت قانون به هر دو رسیدگی نمود و حکم صادر کرد قابل تجدیدنظر بودن حکم دادگاه در یک دعوا تاثیری در دعوی دیگر ندارد و خواسته دعوی متعدد نیز برای قابلیت تجدیدنظر جمع نمیگردد..

چنانچه دعوی ضرر و زیان **حتی** اگر کمتر از سه میلیون ریال در دعوی مالی باشد از دادگاه کیفری به تبع حکم کیفری صادر شده باشد اگر حکم کیفری رأی قابل تجدیدنظر باشد حکم صادره در خصوص ضرر و زیان نیز قابل تجدیدنظر است..

بند ج ماده ۳۳۱: فرقی نمیکند حکم راجع به اصل دعوا مورد درخواست تجدیدنظر قرار گرفته یا نگرفته باشد بلکه همین که آن حکم قابلیت تجدیدنظر داشته باشد متفرعات آن نیز جداگانه قابل تجدیدنظر است.. **منظور از متفرعات** حقوقی است که افزون بر اصل خواسته قابل مطالبه بوده و این مطالبه مستلزم اقامه دعوی مستقل نیست و صرف درخواست در دادخواست قابل رسیدگیست **از قبیل** هزینه دادرسی - حق الوکاله وکیل - خسارت ناشی از تاخیر در ادای دین - هزینه وخواست اسناد تجاری چنانچه در حکم نسبت به آن تصمیم گیری شده باشد..

متفرعات دعوا **باید** ضمن اقامه دعوا یا در اثنای دعوا درخواست شوند و در صورتی که به صورت جداگانه دادخواست داده شود شامل **قواعد عام** است و خارج از اصل دعواست..

قرارهای **اعدادی یا مقدماتی** (قراری که پرونده را آماده صدور رأی میکند مانند قرار تحقیق محلی - معاینه محلی - کارشناسی - اتیان سوگند - قرار تطبیق - اناطه . که این قرارها به اصحاب دعوا ابلاغ نمیشود و قابل شکایت نیز نیستند) جدای از حکم قابل تجدیدنظر نیست و باید همراه با حکم تجدیدنظر شوند ولی **قرارهای قاطع دعوا** (قرارهایی که با

صدور آنها پرونده از دادگاه رسیدگی کننده به دعوا خارج میشود از قبیل قرار سقوط دعوا- رد دعوا - عدم استماع دعوا - ابطال دادخواست - رد دادخواست (**مستقلا** قابل تجدیدنظر است..

حکم مستند به اقرار در صورتی قطعی شمرده می شود که راجع به اصل دعوا باشد و به صورت صریح باشد نه ضمنی و اقرار در دادگاه به عمل آمده باشد و از دادگاه صالح صادر و قاضی صادر کننده نیز صالح باشد..

ماده ۲۶۰ شامل **نظر** کارشناس نمیشود و فقط **رای کارشناس رسمی** منظور است..

توافق برای ساقط کردن حق تجدیدنظرخواهی باید **بعد از به وجود آمدن اختلاف** باشد و نیز از حقوقی باشد که شخص اختیار کامل آن را داراست و اهلیت استیفا نیز داشته باشد. هر یک از طرفین میتوانند بدون رضایت طرف دیگر از حق تجدیدنظر خواهی خود بعد از حدوث اختلاف چشم پوشی کنند در همین فرض در صورتی که **طرف مقابل تجدیدنظر انجام دهد** طرف دیگر هم می تواند تجدیدنظر کند و الا خیر..

در صورتی که دادگاه صادر کننده رای، رای صادره را قطعی اعلام کند در حالی که به ادعای محکوم علیه فی الواقع قابل تجدیدنظر باشد محکوم علیه میتواند تجدیدنظر خواهی کند و دادگاه نخستین باید پرونده را برای اقدام شایسته به دادگاه تجدیدنظر بفرستد زیرا اظهارنظر در خصوص قابلیت تجدیدنظر با دادگاه تجدیدنظر است و دادگاه در خصوص مهلت تجدیدنظر نظر میدهد ..

برعکس اگر دادگاه بدوی حکمی را **قابل تجدیدنظر اعلام کند** در صورتی که تجدیدنظر **نداشته** و محکوم له ادعای اجرای آن را داشته باشد رای تا پایان مهلت تجدیدنظر یا روشن شدن نتیجه تجدیدنظر اجرا **نمیشود**..

در مورد مدیران شرکت ها تجدیدنظرخواهی مدیر یا مدیرانی پذیرفته میشود که در **هنگام اقامه دادخواست تجدیدنظر** حق امضا داشته باشد..

شخص ثالث میتواند در مرحله تجدیدنظر نیز تا هنگامی که ختم دادرسی اعلام نشده وارد دعوا شود در اینصورت او میپذیرد که از امتیاز دودرجه ای بودن مرجع چشم پوشی کند..

شخصی که به عنوان **نماینده** یا **قیمومیت از صغیر** در مرحله تجدیدنظر دخالت داشته میتواند به **عنوان ثالث** در همان مرحله تجدیدنظر تا زمانی که رسیدگی خاتمه نیافته وارد دعوا شود در صورتی که **برای خود مستقلاً حقی قائل باشد** یا **در محق شدن یکی از طرفین خود را ذینفع بداند**..

مهلت تجدیدنظر **دو ماهه ای که برای افراد مقیم خارج** در نظر گرفته شده است در صورتی است که **نماینده یا وکیل او در دعوا نیز مقیم خارج باشد**..

ادعای عدم صلاحیت قاضی **در صورتی میتواند به عنوان جهت تجدیدنظر اعلام شود** که تجدیدنظر خواه عدم صلاحیت قاضی را **با استناد به حکم دادگاه عالی انتظامی قضات یا محکمه عالی انتظامی** اثبات نموده باشد..

اگر رأی دادگاه مطابق **قانون** باشد عدم مطابقت آن با **شرع** قابل تجدیدنظر نیست ولی اگر **قانونی وجود نداشته باشد** و دادگاه **مطابق شرع** حکم دهد تجدیدنظر خواه میتواند ادعا کند که قانون وجود دارد یا اگر وجود ندارد رای که بر اساس شرع صادر شده خلاف شرع است..

چنانچه به نظر دادگاه تجدیدنظر اقداماتی مانند کارشناسی یا معاینه محل یا .. در مرحله نخستین در جای خود مورد دستور قرار گرفته و به گونه ای شایسته انجام شده نیازی به تکرار آن **ندارد**..

دادگاه تجدیدنظر در امور حقوقی نمیتواند محکومیت اعلان شده ی تجدیدنظر خواه را در اثر تجدیدنظر خواهی تشدید کند و نیز این مرجع نمیتواند محکومیت اعلان شده علیه کسی که تجدیدنظر خواهی **ننموده** را کاهش دهد..

در مرحله تجدیدنظر پس از دادخواست امکان **تغییر خواسته** (مگر اجرت المثل به اجرت المسمی که بحث آن جداست) یا **افزایش خواسته** وجود ندارد ولی تجدیدنظر خواه میتواند **کاهش** دهد..

چنانچه **قسمتی از خواسته خواهان** مورد حکم قرار نگرفته بدین معنی که دادگاه نخستین حق داشتن یا حق نداشتن خواهان را اعلام نکرده باشد (تجدیدنظر در موردی است که در حکم نسبت به آن تصمیم گرفته شده باشد) در صورت

قطعیت حکم آن قسمت از خواسته که در حکم نسبت به آن اعلامی صورت نگرفته از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار نیست ولی در صورتی که حکم مورد شکایت قرار گرفته باشد **میتوان** تجدیدنظرخواهی از آن را پذیرفت..

چنانچه سند عادی به علت ارائه نشدن به موقع اصل آن از عداد دلایل خارج شود در مرحله تجدیدنظر استناد به آن سند **منعی ندارد**..(هرچند دادگاه تجدیدنظر به دلایلی که در مرحله نخستین مورد رسیدگی و استناد قرار گرفته توجهی نمیکند ولی در این مورد رسیدگی و استنادی صورت نگرفته است)..

طرح دعوی اضافی و دعوی متقابل در مرحله تجدیدنظر **مسموع نیست**..

نکته : تشخیص قابل تجدیدنظر بودن یا نبودن دادخواست تجدیدنظر با **دادگاه تجدیدنظر** است و دادگاه بدوی **فقط** به این موضوع رسیدگی میکند که آیا در مهلت مقرر بوده یا نه اگر نبود قرار رد صادر میکند یا نقص آن را رسیدگی میکند بنابر این در موردی که دادگاه بدوی حکم را قطعی اعلام کرده ولی از آن درخواست تجدیدنظر شده دادگاه بدوی آن را به دادگاه تجدیدنظر میفرستد تا دادگاه تجدیدنظر اظهارنظر کند..

درخواست اعتراض به رد درخواست تجدیدنظر به **دفتر دادگاه نخستین** داده میشود و دفتر دادگاه اعتراض را همراه با دادخواست تجدیدنظر و قرار صادره به دادگاه تجدیدنظر میفرستد و در هر مورد که اعتراض را موجه بداند پرونده را برای انجام تشریفات قانونی به دادگاه بدوی میفرستد..

در صورتی که دادگاه تجدیدنظر احراز نماید دادخواست تجدیدنظر ناقص تقدیم شده اما در پی اخطار رفع نقص دفتر دادگاه نخستین خارج از مهلت ده روزه رفع نقص گردیده پرونده را برای صدور قرار رد درخواست تجدیدنظر و ابلاغ آن به تجدیدنظرخواه به دادگاه نخستین برمیگرداند..

چنانچه دادگاه بدوی رای (رای شامل حکم و قرار میشود) را **حکم** معرفی کند در صورتی که از نظر دادگاه تجدیدنظر **قرار** محسوب شود یا بالعکس حسب مورد مطابق معمول و تشخیص خود عمل میکند بدون اینکه رای را فسخ کند یعنی اگر حکم را قرار تشخیص دهد آن را بدون فسخ رای قرار تلقی میکند..

دادگاه تجدیدنظر در صورتی رای دادگاه نخستین را به علت عدم صلاحیت ذاتی این دادگاه میتواند نقض نماید که **دادگاه صادر کننده رای را پیش از آن دیوان عالی کشور تعیین ننموده باشد**..

دادگاه تجدیدنظر استان در صورتی رای دادگاه نخستین را به علت عدم صلاحیت محلی این دادگاه فسخ کند که دادگاه نخستین توسط دادگاه تجدیدنظر (همان شعبه تجدیدنظر یا شعبه دیگر) تعیین نشده باشد..

فرجام خواهی (۳۶۶-۴۱۲)

آرای دادگاه بدوی که به علت عدم درخواست تجدیدنظر خواهی قطعی شده اند (یعنی قابل تجدیدنظر بوده ولی تجدیدنظر نشده) در موارد زیر قابل فرجام است: ۱. احکام با خواسته بیش از مبلغ ۲۰ میلیون ریال (خواسته فقط مبلغ نقد باشد نه فرضا ملکی که قیمت آن صد میلیون باشد) ۲. احکام راجع به اصل نکاح و فسخ آن و طلاق و نسب، حجر، تولیت، وقف، ثلث و حبس ۳. قرار ابطال یا رد دادخواست که از **دادگاه صادر شده باشد و قرار سقوط دعوا یا عدم اهلیت یکی از طرفین. پس شامل قرار رد دعوا و قرار عدم استماع دعوا نمیشود**..

آرای دادگاه تجدیدنظر در موارد زیر قابل فرجام است: ۱. اصل نکاح و فسخ آن و نسب و حجر و وقف (شامل ثلث و حبس و تولیت نمیشود که با رمز **تُحَبَّتْ** حفظ کردم) ۲. قرار ابطال یا رد دادخواست که از **دادگاه تجدیدنظر صادر شده باشد و قرار سقوط دعوا یا عدم اهلیت یکی از طرفین. پس شامل قرار رد دعوا و قرار عدم استماع دعوا نمیشود**..

قابلیت فرجام آراء تابع **قانون مجرا در زمان صدور حکم** است..

مثال بند ۵ م ۳۶۹ چنانچه دعوایی اقامه شود که حکم آن به استناد سوگند قاطع دعوا صادر شده باشد و محکوم له این حکم صدور حکم مبنی بر مبلغی بیش از بیست میلیون ریال خسارت دادرسی را مطالبه نموده باشد حکمی که در این خصوص از دادگاه نخستین صادر میشود حتی اگر در مهلت مقرر مورد تجدیدنظر خواهی صورت نگیرد قابل فرجام نیست چون اصل دعوا قابل فرجام نیست (چه حکم دعوای نخستین ضمن دعوای اصلی باشد و چه بعد از رسیدگی به دعوای اصلی دعوا اقامه و حکم صادر شود) ..

ورود ثالث و جلب ثالث در مرحله فرجامی پذیرفته نیست چون دیوان رسیدگی ماهوی نمیکند..

استثناء ماده ۳۸۶ ماده ۲۲ قانون ثبت است یعنی فرضاً پس از فوت مالک ملک چنانچه نسبت به وراثت، انحصار، یا سهم الارث وراثت اختلاف وجود داشته باشد و در دادگاه اقامه شود، ملک متعلق به مورث در صورتی بنام وارث در دفتر املاک ثبت میشود که **حکم نهایی** در آن باب صادر شده باشد (**حکم نهایی حکمی است** که قابل فرجام نباشد یا در مرحله فرجام در دیوان تایید شده باشد یا مهلت فرجام آن پایان یافته باشد)..

چنانچه ذینفع نسبت به حکم قابل فرجام در مهلت قانونی فرجام خواهی ننماید یا قرار رد دادخواست به علت ناقص بودن دادخواست و عدم رفع نقص آن در مهلت مقرر یا تقدیم خارج از مهلت دادخواست صادر شود و فرجام خواه نسبت به آن در موعد مقرر اعتراض ننموده باشد یا در صورت اعتراض به قرار رد دادخواست مزبور دیوان عالی آن را تایید نماید و ابلاغ کند حق فرجام خواهی از دادستان کل به وجود میآید..

اگر دیوان عالی کشور تشخیص دهد که حکم قضیه در قوانین مدون یافت میشود باید رای فرجام خواسته را که به استناد موازین شرعی صادر شده به **علت مخالفت با آن قانون** نقض نماید حتی اگر موازین شرعی متناسب با موضوع باشد..

دادگاه و دیوان عالی کشور در صورتی میتوانند تصویب نامه ها و یا آیین نامه ها را به علت مخالف بودن با قانون یا شرع اجرا ننمایند که **حکم ابطال آن از دیوان عدالت اداری صادر شده باشد..**

در تجدیدنظر به **علت نقص تحقیقات** خود دادگاه تجدیدنظر تحقیقات را ادامه داده و حکم صادر میکند برخلاف آیین دادرسی کیفری و در دیوان اگر دیوان حکم را به علت نقص تحقیقات یا نقض قرار نقض کند رسیدگی مجدد را به **همان شعبه دادگاه صادر کننده حکم قطعی** میفرستد..

در صورتی که براساس رای نقض شده اقدامات اجرایی صورت گرفته باشد (مالی بازداشت شده باشد) پس از صدور رای دیوان اقدامات اجرایی به حالت نخست برمیگردد اما اگر حکم منقوض **کاملاً اجرا شده** باشد بازگشت عملیات اجرایی به

حالت پیش از اجرا منوط به **صدور رای نهایی** است (دادگاه مرجوع الیه مجدد حکم صادر کند) و صرف نقض حکم اجرا شده در دیوان مجوز بازگشت عملیات اجرایی مختومه **نیست**..

حکمی که دادگاه مرجوع الیه صادر میکند در هر حال **حضوری** است..

در دادگاه مرجوع الیه طرح کاهش خواسته و ورود ثالث **مجاز** ولی تغییر خواسته یا افزایش آن یا دعوی متقابل و اضافی و جلب ثالث **ممنوع** است..

فرجام تبعی **فقط در مقابل فرجام خواه و از کسی که طرف درخواست فرجام واقع شده** (فرجام خوانده) پذیرفته میشود..

مثال ماده ۳۷۳: مفاد رای رابطه رهنی بوده ولی اسباب توجیهی آن رابطه استیجاری باشد..

اعتراض شخص ثالث

اجمالاً جهت درک بهتر :

اعتراض ثالث اصلی: در دادگاهی نسبت به دعوایی رأیی (اعم از حکم یا قرار) بین دونفر **صادر** میشود (نیاز نیست حتماً این رای قطعی شده باشد هرچند قانون در ماده ۴۲۰ از اصل عدول کرده و نباید به این معنا باشد که رای حتماً باید قطعی باشد و رای صادره هم شامل قطعی میشود هم غیرقطعی. صرف صدور کافیهست.) در این صورت شخص ثالثی که خودش یا نماینده اش در آن رسیدگی دخالت نداشته این رای را به ضرر خود میداند و میتواند نسبت به آن رای اعتراض کند..

اعتراض ثالث طاری: در دادگاهی دعوایی در حال رسیدگی بین علی و حسن است. علی به عنوان دلیل مثبت دعوا به رأیی که قبلاً بین خودش و **رضا** در همان دادگاه یا دادگاه دیگر صادر شده بوده استناد میکنند. در این صورت حسن به آن رای نیز میتواند به عنوان ثالث اعتراض کند.. (در هر دو مورد بالا ثالث در دعوی قبلاً طرح شده نباید حضور داشته باشد)..

ویژگی های اعتراض ثالث: ۱. ثالث **ذینفع** باشد ۲. اعتراض ثالث **اصلی** باید به **طرفیت محکوم له و محکوم علیه** رای صادره باشد مگر اینکه **دعوا قابل تجزیه و تفکیک** باشد که در این صورت میتوان برخی را طرف دعوی ثالث قرار نداد ۳.

اعتراض شخص ثالث قبل از اجرای حکم مورد اعتراض قابل طرح است و بعد از اجرای آن **در صورتی میتوان اعتراض کرد که حقوقی که اساس و ماخذ اعتراض است به جهتی از جهات قانونی ساقط نشده باشد** هر چند مقرر در این ماده لغو است و نیاز به آوردن آن نبود یعنی خواهان هر دعوی باید ذینفع باشد و وقتی حقوقی که اساس و منبع اعتراض است به جهتی از جهات قانونی مثل یکی از اسباب سقوط تعهدات ساقط شده باشد دیگر اعتراض معنا ندارد قبل از اجرا نیز ممکن است حقوقی که اساس اعتراض ثالث است ساقط شده باشد بنابراین این ماده فقط باید میگفت تا زمانی که حقوق منبع اعتراض ثالث باقی است اعتراض ثالث نیز باقی است **(اصول حقوقی مسلم)**... ۴. اعتراض ثالث موجب **تاخیر** در اجرای حکم قطعی نمیباشد مگر جبران ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم ممکن نباشد که در این صورت دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض ثالث به درخواست معترض ثالث پس از اخذ تامین مناسب قرار تاخیر اجرای حکم را تا مدت معین صادر میکند..

مرجع اعتراض ثالث اصلی: باید به موجب **دادخواست** و به طرفیت **محکوم له و محکوم علیه** رای مورد اعتراض باشد که این دادخواست به دادگاهی داده میشود که رای معترض عنه (اعتراض شده از آن) را صادر کرده ولی اگر قطعی شده بود به دادگاه صادر کننده حکم قطعی..

مرجع اعتراض ثالث طاری: اعتراض طاری در دادگاهی که دعوا در آن **مطرح** است (دادگاه دوم) **بدون تقدیم دادخواست** به عمل میآید ولی اگر درجه دادگاه این دادگاه پایین تر از دادگاهی باشد که رای معترض عنه را صادر کرده **مثلا** دادگاهی که رای معترض عنه را صادر کرده دادگاه تجدیدنظر بوده و دادگاه کنونی بدوی باشد (اگر مساوی باشد همان دادگاه دومی) معترض باید **دادخواست** خود را به دادگاهی که رای را صادر کرده تقدیم مینماید (تجدیدنظر) و موافق اصول در آن دادگاه رسیدگی میشود..

قابلیت اعتراض ثالث به رای سایر مراجع قضایی اختصاصی مانند اداره ثبت **پیش بینی نشده است** و فقط شامل رای دادگاههای عمومی و انقلاب و تجدیدنظر میشود..

تفاوت **ورود ثالث و جلب ثالث از یک طرف با اعتراض ثالث از سوی دیگر**: در این است که معترض ثالث به رأیی که بین دو یا چند نفر دیگر **صادر شده** به عنوان شخص ثالث اعتراض میکند و اما **ورود ثالث و جلب ثالث در جریان دادرسی و پیش از پایان و صدور حکم در هر مرحله انجام میشود..**

اعتراض ثالث فقط شامل رای (حکم و قرار) میشود و شامل تصمیمات دادگاه نمیشود مگر در مورد ماده ۴۴ ق امور حسبی که تصمیمات دادگاه قابل اعتراض ثالث است..

اعتراض ثالث نسبت به حکم و قرار های صادره از دادگاه نخستین در صورت و تا زمانی ممکن است که نسبت به آنها درخواست تجدیدنظر **نشده باشد** زیرا با درخواست تجدیدنظر صلاحیت دادگاه نخستین در رسیدگی به امور مربوطه پایان می یابد بنابراین در این صورت یا باید به عنوان ثالث در مرحله تجدیدنظر وارد شود یا منتظر بماند تا تجدیدنظر رای خود را صادر کند و به عنوان اعتراض ثالث اعتراض کند..

اگر پرونده در دیوان عالی کشور مطرح باشد دادخواست اعتراض ثالث باید به دیوان عالی کشور تقدیم شود تا رسیدگی را متوقف نموده و دادخواست را برای رسیدگی به دادگاه صادر کننده رای مورد اعتراض بفرستد..

اگر در دعوای حقوقی **حکم کیفری** به عنوان دلیل مورد استناد قرار گیرد دادگاه حقوقی باید از آن تبعیت کند و حکم کیفری قابل اعتراض ثالث نیست..

رای دیوان عالی کشور اگر در **ابرام یا تایید** رای دادگاه صادر کننده رای باشد اعتراض ثالث نیز در همین دادگاه صادر کننده به عمل می آید ولی اگر دیوان رای دادگاه را **نقض** کرده باشد اعتراض ثالث به رای دیوان **منتفی** است که در این صورت اگر پس از نقض پرونده برای رسیدگی به شعبه دیگر دادگاه صادرکننده رای قطعی ارجاع شود **یا** باید به عنوان ثالث وارد دعوا شود **یا** منتظر بماند تا دادگاه مرجوع الیه رای را صادر کند و اعتراض ثالث دهد.. (در همه ی این موارد مرجع درخواست خود دیوان است که آن را به مرجع مورد نظر میفرستد)..

وارد ثالث و مجلوب ثالث از اصحاب دعوا هستند بنابراین **نمی توانند** اعتراض ثالث انجام دهند..

نکته: چنانچه اصحاب دعوی مرحله نخستین بیش از یک نفر بوده و پس از صدور رای مرحله نخستین در مرحله تجدیدنظر بعض آنها طرف دعوا قرار نگیرند (مثلا دعوی قابل تجزیه ای باشد و یکی از خواهان های مرحله بدوی را خوانده در مرحله تجدیدنظر طرف دعوا معرفی نکند) طرفی که در مرحله تجدیدنظر حضور پیدا نکند **میتواند** نسبت به رای دادگاه تجدیدنظر اعتراض ثالث انجام دهد..

وکیل , ولی , قیم , مدیر شرکت میتوانند نسبت به رای که حتی با نمایندگی خود آنها نسبت به اصیل , صغیر یا محجور یا شرکت صادر شده اصالتا اعتراض ثالث انجام دهند ولی اصیل و محجور و.. نمیتوانند (وکیل از اصحاب دعوا نیست)..

نکته مهم: دخالت شخصی در دادرسی منتهی به رای **مانع اعتراض ثالث قائم مقام آنها به رای مزبور میشود** مثلا حکمی که علیه شخصی نسبت به مالکیت مال منقول یا یکی از حقوق راجع به اموال غیرمنقول صادر میشود نمیتواند توسط وارث (قائم مقام عام مورث) او مورد اعتراض ثالث قرار گیرد چون وارث به نوعی توسط اصیل مورد نمایندگی قرار گرفته و انگار اصیل نماینده وارث بوده.. **مگر اینکه** ثالث به حق متمایزی اتکا نماید که به او **سمت متمایزی غیر از وارث** میدهد که در این صورت میتواند اعتراض ثالث انجام دهد..

در صورتی که نسبت به ملکی **علیه** مالک آن راجع به حق عبوری که به رضا واگذار شده حکمی صادر شود و سپس مالک, ملک را به حسن انتقال دهد (حسن قائم مقام خاص است) در این صورت حسن **نمیتواند** اعتراض ثالث انجام دهد **اما در صورتی که انتقال ملک پیش از اقامه دعوا علیه فروشنده صورت گیرد** حکمی که علیه فروشنده صادر می شود توسط منتقل الیه که همان قائم مقام خاص مالک است (حسن) قابل اعتراض شخص ثالث است..

اداره اوقاف نمی تواند نسبت به رای که در دعوی وقفیت توسط متولی مطرح شده و رای آن صادر شد به عنوان ثالث اعتراض کند **مگر اینکه** اداره اوقاف اصولا خواهان را متولی نشناسد و طرح دعوا توسط متولی برای تبانی و تصاحب مال موقوفه بوده که در این صورت اداره مذکور میتواند ضمن تکذیب تولیت به عنوان ثالث اعتراض کند..

نکته: مرجع صالح رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به آرای دادگاه تجدیدنظر استان همواره همین دادگاست **حتی اگر** این رای تجدیدنظر **عیناً در تایید** رای مرحله نخستین صادر شده باشد..

نکته: رایایی که در نتیجه اعتراض ثالث صادر میشود قابل واخواهی **نیست** ولی قابل تجدیدنظر، فرجام، اعاده دادرسی و حتی اعتراض ثالث **است**

اعاده دادرسی

در قانون دیوان عدالت اداری اعاده دادرسی نسبت به احکام مرجع مزبور **پیش بینی نشده** است و به صورت فسخ حکم است ..

در صورتی که پرونده در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی باشد (مورد فرجام باشد) و نسبت به حکم مورد رسیدگی فرجامی اعاده دادرسی شود درخواست توسط دیوان به **دادگاه صادرکننده حکم ارجاع** میشود و در صورتی که دادگاه قرار قبولی اعاده دادرسی صادر نماید رسیدگی در دیوان تا صدور حکم **متوقف میشود**.. همچنین درخواست اعاده دادرسی نسبت به آرای که در دیوان عالی کشور **ابرام** شده است باید به دیوان عالی کشور تقدیم شود تا دیوان درخواست را برای رسیدگی و تصمیم گیری به دادگاه صادر کننده حکم ارجاع دهد..

در اعاده دادرسی صرف وجود ادعای وجود یکی از جهات دادرسی دادگاه را مکلف به رسیدگی نمیکند بلکه باید دلیل تحقق جهت اعاده دادرسی را پیوست دادخواست اعاده دادرسی کند **برخلاف تجدیدنظر و اعتراض ثالث**..

جهت اعاده دادرسی:

۱. صدور حکم مورد اعای خواهان نبوده است:

در صورتی که خواسته دعوا که در دادخواست تصریح شده خلع ید از ملکی باشد و در جریان دادرسی، خواهان پس از اولین جلسه دادرسی خسارت وارده به ملک را نیز درخواست کند و خوانده هم محکوم به خلع ید و هم محکوم به خسارت وارده شود این حکم قابل اعاده دادرسی است چون اولاً مطالبه خسارت پس از اولین جلسه دادرسی بوده و از اول قابل اعتنا نبوده ثانیاً حکم صادره در موضوعی صادر شده که مورد ادعا نبوده..همچنین است اگر دادگاه افزون بر خواسته خواهان بی آنکه خواهان درخواست نموده باشد پرداخت خسارت نیز بنماید..در اثبات تحقق این جهت تقدیم حکم مورد درخواست اعاده دادرسی کافی است و نیاز به ارائه دلیل جداگانه ندارد..

۲. صدور حکم بیشتر از خواسته باشد:

در موردی است که خواسته پول رایج ایران، پول خارجی و یا کلی باشد که اگر خوانده محکوم به بیش از میزانی شود که در دادخواست آورده شده قابل اعاده دادرسی است..اگر در طول دادرسی سابق، خواسته کاهش یا افزایش یا تغییر یافته باشد همین نوع میزان و نوع خواسته جدید برای تشخیص جهت اعاده دادرسی خواسته شمرده میشود..در مورد این جهت نیز تسلیم حکم مورد درخواست اعاده دادرسی به پیوست دادخواست اعاده دادرسی کافی است و نیازی به دلیل جدید نیست..

۳. وجود تضاد در مفاد یک حکم که ناشی از استناد به اصول یا به مواد متضاد باشد:

مثلاً: دادگاه ضمن بی حق اعلام کردن خواهان نسبت به محکوم به، خوانده را نیز محکوم به پرداخت حق الوکاله وکیل خواهان کرده است در حالی که پرداخت حق الوکاله وکیل از سوی خوانده به خواهان مستلزم محکومیت خوانده در اصل دعوا میباشد.. تضاد در مفاد یک حکم نیز به صورت تضاد در اسباب موجهه حکم و مفاد آن وجود دارد مثلاً دادگاه در حال که در اسباب موجهه حکم رابطه استیجاری را احراز نموده ولی در مفاد آن خواهان را به علت عدم احراز وجود رابطه استیجاری محکوم به بی حقی کرده است با یادآوری اینکه تفاوت بین مفاد و اسباب موجهه حکم از موارد نقض در دیوان عالی کشور نیز میباشد..

خواهان به خواسته ۳۱ میلیون ریال بابت اجاره بهای ملکی اقامه دعوا کرده است. دادگاه نخستین در اسباب موجهه جرم رابطه استیجاری را احراز میکند اما در مفاد آن حکم آثار رهن را بر رابطه حقوقی طرفین مترتب و خواهان را محکوم به بی حقی می نماید. از این حکم در مهلت مقرر تجدیدنظر صورت نگرفته در این صورت با پایان مهلت تجدیدنظر طبق ماده ۳۶۷ قابل فرجام . طبق ماده ۴۲۶ قابل اعاده دادرسی است در این حالت محکوم علیه حق انتخاب خواهد داشت **اما باید به این امر توجه کند** که فرجام خواهی که درخواست اعاده دادرسی او را اگر رای ابرام شود قاعدتا به دلیل پایان مهلت اعاده دادرسی منتفی مینماید در حالی که اگر اعاده دادرسی کند رای صادره نسبت به درخواست اعاده دادرسی (اگر علیه درخواست کننده باشد) میتواند تحت شرایط مقرر در ماده ۳۶۷ به جهتی از جهات نقض و مورد فرجام قرار دهد. البته اگر محکوم علیه هر دو شکایت را در مهلت مقرر مطرح کند قاعدتا نوبت به اجرای تبصره ماده ۴۳۴ خواهد رسید یعنی دیوان درخواست اعاده دادرسی را به دادگاه صادرکننده حکم ارسال میکند و با قرار قبولی دادگاه رسیدگی دیوان متوقف خواهد شد..

اثبات تحقق تضاد در مفاد حکم نیز نیازی به دلیل دیگری جز حکم مورد درخواست اعاده دادرسی به پیوست دادخواست ندارد..

۴. صدور احکام متضاد (که چند شرط دارد):

صدور دو حکم متضاد گفته بنابراین شامل قرار **نمیشود**.. هر دو حکم متضاد **قطعی** باشد.. دو حکم باید **مخالف** هم باشد چه جزئی و چه کلی **مثلا** (در حکم نخست، خواهان در دعوی خلع ید محکوم به بی حقی میشود ولی در حکم دوم خواننده محکوم به خلع ید از قسمتی از همان ملک شده).. اصحاب دو دعوا و موضوع دودعوا و سبب دو دعوا **باید یکی** باشد.. در مثال خط بالا چنانچه دعوی خلع ید نخست خواهان سبب دعوا را ارث دانسته و دادگاه آن را احراز نموده و حکم به خلع ید نسبت به ملک (جزئا یا کلا) صادر شده این جهت اعاده دادرسی متحقق نمیشود چون سبب یکی نیست حتی اگر سبب دعوی دوم که خواهان در آن محکوم شده به ظاهر همان سبب دعوی نخست باشد ولی بعد از دعوی نخست محقق شده و دادگاه در دعوی دوم حکم به نفع خواهان صادر کرده باشد این جهت اعاده دادرسی نیست زیرا سبب

قانونی موجب مغایرت حکم نخست و دوم شده **مثلاً**: ضامنی پیش از ادای دینی که ضمانت کرده علیه مضمون عنه اقامه دعوا کرده و مطالبه دین مورد ضمانت را کرده، دادگاه به استناد ماده ۷۰۹ حکم بر بی حقی خواهان صادر مینماید. برای مطالبه وجه پرداخت شده علیه او اقامه دعوا نماید و در این دعوا مضمون عنه محکوم به پرداخت وجه گردد (این دو حکم مغایر می باشند چون در نخستین خواهان و در دومی خواننده محکوم گردیده) اما چون اصحاب و موضوع دعوا و حتی سبب دعوا واحد است ولی سبب قانونی (ادای بعدی دین مضمون عنه) موجب این مغایرت شده موجب اعاده دادرسی نیست..

هر دو حکم **باید از یک دادگاه** صادر شده باشد (هرچند شعب مختلف از یک دادگاه باشد)..

در اثبات صدور احکام متضاد و مغایر، درخواست کننده اعاده دادرسی باید احکام مزبور را پیوست دادخواست خود نماید (یعنی هر دو حکم را)..

۵. **حیله و تقلب**:

شهادت کذب در صورتی که با تبانی یکی از اصحاب دعوا باشد و سوگند دروغ در صورت اثبات مشمول عنوان حیله و تقلب است.. حیله و تقلب وکیل یا نماینده ی طرف مقابل نیز مشمول عنوان حیله و تقلب است و قابل اعاده دادرسی است.. لازم نیست که حیله و تقلب به تنهایی موجب صدور حکم شود بلکه همین مقدار که در حکم صادره **موثر** بوده و لو جزئاً برای اعاده دادرسی کافی است.. درخواست کننده اعاده دادرسی باید **دلیل حیله و تقلب** را پیوست دادخواست اعاده دادرسی کند یعنی باید حکم نهایی مبنی بر حیله و تقلب طرف مقابل را ارائه دهد.. در صورتی که حیله و تقلب عناصر تشکیل دهنده ی جرم خاصی باشد (مثلاً کلاهبرداری) درخواست دهنده اعاده دادرسی **معمولاً** شکایت کیفری مطرح مینماید و آن را پیوست دادخواست اعاده دادرسی می کند اما در مواردی که حیله و تقلب عناصر تشکیل دهنده جرمی نباشد و یا طرح شکایت کیفری به علت مرور زمان یا فوت فاعل جرم و .. غیرممکن باشد یا بتواند ولی علاقه ای به شکایت کیفری نداشته باشد راه طرح دعوای حقوقی مبنی بر صدور حکم اعلا حیله و تقلب باز است همچنین است در

خصوص جعل سند(میتواند دعوای بی اعتباری سند مطرح کند یا دعوای جعل بدون تاکید بر مجازات خواننده در دادگاه حقوقی)..

۶.اثبات جعلیت مستند حکم: نخستین شرط تحقق این جهت این است که حکم دادگاه به استناد سند صادر شده باشد چه رسمی چه عادی.. دومین شرط این است که سند مجعول باید مستند حکم مورد اعاده دادرسی باشد حتی اگر یکی از دلایل صدور حکم باشد ولی موثر در ادعا باشد..شرط بعدی آن است که مجعولیت سند مستند حکم به موجب حکم نهایی در مرجع صالح اثبات شده باشد..

سند مجعول باید مستند حکم دادگاه باشد و صرف ارائه آن به دادگاه و مستند قرار ندادن آن در حکم موجبی برای اعاده دادرسی نیست..

دلیل اثبات حيله و تقلب نیز باید پیوست دادخواست اعاده دادرسی شود..

۶.اثبات اصالت سند:

دعوی به استناد چکی اقامه شده و خواننده نسبت به چک ادعای جعل نموده و دادگاه جعلیت چک را احراز نموده و حکم محکومیت خواهان را صادر کرده باشد اما سپس در مرجع کیفری اصالت چک به موجب حکم نهایی اثبات شده باشد..

مهم:چنانچه در دعوای مثلاً ملکیت در مرحله نخستین خواننده ادعای جعل با تعیین جاعل کند دادگاه حقوقی اگر سند را موثر در دعوا بداند به هر دو ادعا یکجا رسیدگی میکند(هم دعوای ملکیت هم جعل) چنانچه دادگاه سند را مجعول تشخیص دهد قاعدتاً در اصل دعوا آن را ملاک قرار میدهد و در صورت وجود سایر عناصر متشکله جرم فاعل جعل را نیز به مجازات محکوم میکند در چنین فرضی با قطعیت احکام مزبور راه اعاده دادرسی نسبت به حکم صادره در اصل دعوا به جهت اثبات بعدی اصالت سند مستند حکم منتفی است زیرا دادگاه به هر دو جنبه حقوقی و کیفری رسیدگی نموده و با اعتبار امر قضاوت شده روبرو میشود اما اگر شخصی که سند علیه او اقامه شده تنها نسبت به آن ادعای جعل

کند و جاعل را به هر علت معرفی نکند دادگاه به جنبه مدنی جعل رسیدگی کرده و اگر سند را مجعول تشخیص دهد در اصل دعوا نیز اقدام میکند حال اگر این حکم قطعی شود ولی اصالت سند به موجب رای قطعی کیفری ثابت شود قابل اعاده دادرسی است..

دلیل اثبات اصالت سند برای اعاده دادرسی رای قطعی کیفری مبنی بر اصالت سند است..

۷. بدست آمدن اسناد و مدارک که در جریان دادرسی مکتوم بوده و در اختیار متقاضی نبود:

۸. رای خلاف بین شرع باشد:

منظور از خلاف بین شرع مغایرت رای صادره با مسلمات فقه است و در موارد اختلاف نظر بین فقها ملاک عمل نظر ولی فقیه یا مشهور فقها خواهد بود..

در اعاده دادرسی طاری **درخواست** باید به دادگاهی که حکم در آنجا به عنوان دلیل آورده شده (دادگاه کنونی) داده شود و ظرف ۳ روز **دادخواست** به همان دادگاه داده شود و دادگاه باید آنرا به صادر کننده حکم ارسال کند..

ورود ثالث و جلب ثالث دعوی اضافی و دعوی متقابل در مرحله اعاده دادرسی **ممنوع است**..

نکته: چنانچه دادخواست واخواهی یا اعاده دادرسی اصلی ناقص باشد و ناقص بماند چون دادخواستی است که به مرجع صادرکننده حکم نخستین و برای رسیدگی به همان مرجع تقدیم می شود قرار رد دادخواست (عندالقضا) را باید **مدیر**

دفتر دادگاه صادر کند و مرجع اعتراض به این قرار نیز همان دادگاه مرجع دادخواست است..

رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی نسبت به حکم صادره از دادگاه تجدیدنظر استان در صلاحیت همین دادگاه است **حتی** اگر حکم مزبور در تایید حکم مرحله نخستین باشد..

قانون داوری تجارت بین الملل (ق.د.ت.ب): درخواست اعاده دادرسی نسبت به رای داوری تجاری بین المللی براساس

ماده ۳۳ ق.د.ت.ب در صورتی که جهت اعاده دادرسی اثبات مجعولیت سند مستند رای داوری و یا کتمان سند باشد باید

قاعدتا به دفتر دادگاه عمومی مرکز استان مقر داوری تقدیم شود البته متضرر میتواند پیش از درخواست ابطال رای از مرجع مزبور، از داور تقاضای رسیدگی دوباره نماید مگر طرفین به گونه ای دیگر توافق کرده باشند..

قرار قبولی اعاده دادرسی در هر حال در **دعاوی غیرمالی** اجرای حکم را متوقف میکند و در صورتی که محکوم به **مالی** باشد و **امکان اخذ تامین و جبران خسارت احتمالی باشد** پس از گرفتن تامین از محکوم له عملیات اجرایی به **درخواست محکوم له** ادامه می یابد..

نکته: اگر حکم قابل تجدیدنظری از دادگاه نخستین صادر شده باشد و نسبت به آن تجدیدنظر شود و منتهی به صدور حکم دادگاه تجدیدنظر شود چون چنین حکمی باید در دادگاه تجدیدنظر مورد اعاده دادرسی قرار گیرد دیگر قابل تجدیدنظر نیست ولی اگر از نخستین قطعی شده بود (یعنی تجدیدنظر داشته ولی تجدیدنظر نکرده یا اصلا تجدیدنظر نداشته) اعاده دادرسی از آن و رسیدگی مجدد و صدور حکم از دادگاه نخستین قابل شکایت در مراجع بالا تر است..
صدور حکم غیابی در مرحله اعاده دادرسی وجود ندارد..

ماده ۴۴۰: نسبت به حکمی که پس از اعاده دادرسی صادر می شود دیگر اعاده دادرسی از همان جهت پذیرفته نمیشود مثلا اگر جهت اعاده دادرسی اسناد و مدارک بوده حکمی که بر این اساس صادر میشود دیگر از جهت بدست آمدن اسناد و مدارک قابل اعاده دادرسی نخواهد بود ولی اگر جهت دیگری باشد (مثلا جعلیت سند یا مغایرت دو حکم) بیاید قابل اعاده دادرسی است..

نکته: هرگاه حکم مورد اعاده دادرسی فسخ شود و بی اعتباری آن اعلام شود ولی پیش از درخواست اعاده دادرسی، همان حکم مورد اعاده دادرسی مستند دعوایی قرار گرفته و براساس آن حکمی صادر شده و نهایی شده باشد بی اعتبار اعلام شدن مستند حکم برخلاف جعلی اعلام شدن آن از جهات اعاده دادرسی نیست و تنها طریقی که باقی میماند مطالبه خسارت است مگر اینکه با لحاظ حکم جدید یکی دیگر از جهات اعاده دادرسی قابل اثبات باشد (یعنی حکم جدید یکی از جهات اعاده دادرسی را اثبات کند که در این صورت قابل اعاده دادرسی برای دعوی خارجی است)..

موفق و پیروز باشید

التماس دعا

hoghooghdanha.ir

حقوق دانش ما